



شماره ۱۸ - بهمن ۱۳۹۱

نوشته های این شماره:

- زنده باد انقلاب ۱ ص
- ترور شگری بلعید... ۳ ص
- بیمه کارگران، لقمه چرب در چنگ و دندان گرگهای حکومتی
- ۶ ص
- رابطه تشکل های طبقه کارگر با اشکال مبارزه طبقاتی او ۹ ص
- از چادری زیر یک پل تا زندگی افسانه ای در ارتفاع ۳۰۰ متری
- ۱۹ ص
- علل و پیامدهای اقتصادی و سیاسی تورم شدید و مستمر در ایران
- ۲۲ ص

زنده باد انقلاب!

به مناسبت سی و چهارمین سالگرد انقلاب بهمن

آرش جاوید

«انقلاب شکست خورد!» این نتیجه ای بود که هزاران انسان انقلابی، دموکرات و آزادیخواه

شرکت کننده در انقلاب بهمن، که بنا بر انگیزه های این انقلاب به حق آن را انقلابی دموکراتیک می دانستند، از همان سالهای نخستین پس از این انقلاب به آن رسیدند! اما چگونه این انقلاب می توانست بدون درک عمومی اینکه دموکراسی چیست، بدون انسجام طبقاتی توده های مردم در مبارزه انقلابی اجتماعی، بدون شرکت مستقل طبقه کارگر در این انقلاب، بدون حضور تشکل های توده ای مستقل طبقه کارگر در آن و بدون عملکرد حزب مستقل طبقاتی کارگران، پیروز شود؟

سی و چهار سال پس از این انقلاب شکست خورده، این سؤال ها همچنان به قوت خود باقی اند. اکنون نیز همه طرفداران تغییر ریشه ای نظام سیاسی، اجتماعی و اقتصادی ایران باید در تبادل نظر با هم توضیح دهند که چرا انقلاب بهمن نه تنها نتوانست به اهداف توده های شرکت کننده در آن نایل شود، بلکه در بسیاری از زمینه ها نیز به عقب تر برگشته است؟ آیا بدون درهم کوبیدن تمام دستگاه دولتی و بوروکراتیک نظام پیشین و کسب حاکمیت سیاسی توسط کارگران و توده های زحمتکش اساساً این انقلاب می توانست پیروز شود؟

آری انقلاب بهمن شکست خورد، زیرا از چند ماه پیش از سقوط حکومت پهلوی، در داخل ایران اپوزیسیون بورژوازی رژیم شاه و در

و با بهره گیری از توهم توده ها و اکثر سازمانهای سیاسی، در شرایط فقدان حزب کمونیست و سیاست مستقل پرولتری، نبودن رهبری کارگران در جنبش انقلابی، نبودن يك برنامه اجتماعی دموکراتیک شناخته شده برای توده ها، نبودن نهادها و عادات زندگی دموکراتیک در جامعه، بی آنکه حتی در حرف شعاری دموکراتیک عرضه کنند در سازش با امپریالیسم به قدرت سیاسی دست یافتند.

اولین اقدام رژیم اسلامی سرمایه داری سرکوب وحشیانه کارگران، نیروهای کمونیست و انقلابی، در هم کوبیدن هرگونه آزادی و تشکل های موجود در وسیعترین شکل ممکن بود. این رژیم مقاصد طبقاتی و دینی خود را به «برکت» بهانه تراشیدن جنگ ارتجاعی ایران و عراق، از همان سال های نخست با به راه انداختن بساط دار و تازیانه و کشتار به پیش برده است. این روندها همراه با شدت فقر فزاینده توده ها و تبعات ویران کننده آن تاکنون تداوم یافته است. ماهیت ارتجاعی و استثمارگرانه رژیم جمهوری اسلامی، معضلات حاکم بر جامعه و بحران های حاد حکومتی، با توجه به رشد جنبش اعتراضی توده ها در متن بحران وسیع، عمیق و دیرپای اقتصادی، دورنمای برون رفت از وضعیت حاکم بر سرنوشت کارگران، زحمتکشان و محرومان را از راه های قانونی ناممکن کرده است.

خارج از ایران دولت های امپریالیستی که امکان ادامه حکومت او را نمی دیدند و منافع خود را با پیروزی انقلابی دموکراتیک در ایران در خطر می دیدند، در صدد برآمدند انقلاب را مهار و جهت آن را منحرف کنند. از همان هنگام و به ویژه در جریان کنفرانس گوادلوپ و پس از آن، مذاکرات و معاملاتی چند جانبه میان نمایندگان امپریالیستها، ژنرالهای ارتش شاه و نمایندگان روحانیتی که به دنبال قدرت سیاسی دینی بود (خمینی، بهشتی و غیره) و با بخش مهمی از تجار پیوند دیرینه داشت و جریان هائی نظیر نهضت آزادی و جبهه ملی که بیانگر منافع آن بخش از بورژوازی ای بودند که در زمان شاه در قدرت سیاسی سهم نداشتند، صورت گرفت. حاصل این معاملات در شرایطی که توده های مردم نسبت به خمینی و احزاب ملی- مذهبی اعتماد و توهم داشتند، به قدرت رسیدن روحانیت پان اسلامیست بود. حاکمان جدید به رغم گفتمان ها و شعارهایشان، ماهیت سرمایه داری داشتند. آنان نه تنها خواستار حفظ نظام اقتصادی، دستگاه اداری و نظامی گذشته بودند، بلکه خواهان گسترش و تحکیم آنها و سلطه دولت دینی بر جامعه ایران بودند.

بورژوازی و پان اسلامیست ها با اتکا به منابع عظیم مالی و نهادهای اقتصادی، سیاسی و نظامی ای که از رژیم پیشین به ارث برده بودند

خواهد بخشید. سیر اوضاع پیش روی جامعه تنها يك راه حل دارد: انقلاب و راه حل انقلابی کارگران برای سرپای زندگی اجتماعی توده های مردم ایران.



ترور شكري بلعيد

از رهبران سیاسی لائیک و مخالف

رژیم حاکم بر تونس

یحیی سمندر

صبح روز چهارشنبه 6 فوریه 2013 (18 بهمن ماه 1391) شكري بلعيد مبارز سیاسی لائیک و دموکرات، وکیل دادگستری و از رهبران جریان ملی دموکراتیک [حزب ملی دموکراتیک] مخالف رژیم اسلامی حاکم بر تونس هنگام خروج از خانه اش در اثر شلیک 4 گلوله تروریست های «ناشناس» جان باخت.

شكري بلعيد، فعالیت سیاسی خود را از زمان دانشجویی آغاز کرد و در اعتراضات دانشجویی

بدون شك تأمین آنچه ما به عنوان ناکافی بودن مؤلفه های يك انقلاب پیروزمند برشمردیم، همچنان به عنوان مبرم ترین مسایل تدارك انقلاب آتی ایران، فعلیت دارند. پیشگیری از تکرار همان روندی که به ناکامی قیام سال 57، به تسلط ارتجاع و به قهقرا کشاندن جامعه ایران منجر شد، از اهمیت ویژه ای برخوردار است. سرمایه داران حاکم در ایران و امپریالیست ها برای حراست از منافع طبقاتی خود، انواع ترفندهای ضد انقلابی را برای مهار انقلاب و حفظ بنیان های نظام طبقاتی استثمارگرانه سرمایه داری، از آلترناتیوسازی های ارتجاعی و بزک کرده گرفته تا حمایت از جریانات و نیروهای تشنه قدرت متمایل به برآوردن اهداف آنها، به کار خواهند بست. تدارك و پشتیبانی سازمان های ضروری مبارزه طبقاتی پرولتاریا (به ویژه حزب کمونیست و سندیکا در شرایط کنونی، و دیگر سازمان های توده ای کارگران)، تقویت مبارزات مستقل و هدفمند طبقه کارگر و زحمتکشان به ضد رژیم حاکم و حامیان امپریالیستش، تلاش و کمک در جهت وحدت سیاسی و نظری نیروهای کمونیست و رادیکال حول مسایل و اهداف برنامه انقلابی کارگران ایران و مبارزه علیه انحرافات حاکم و رایج که در برابر این روند مانع ایجاد می کنند، هموارسازی راه خطیر تدارك انقلاب را شتاب

«سوسیالیست» اروپائی و حزب محیط زیست فرانسه، به خیال خود می‌خواهد بین حزب نهضت اسلامی تونس - حزب حاکم که جریان‌ی پان‌اسلامیستی است - و «دموکراسی» آشتی به وجود آورد!

نه تنها اعضای خانواده‌شکری بلعید بلکه بسیاری از فعالان سیاسی تونس و ناظران سیاسی، این ترور را کار حزب حاکم و یا سلفی‌های متحد او می‌دانند. خود شکری حدود یک هفته پیش از ترورش تشکیل «کمیته» هائی برای ترور مخالفان رژیم از سوی اسلامیت‌های حاکم را افشا کرده بود. به طور کلی تمام مبارزان لائیک، دموکرات و چپ، فعالان طرفدار برابری زن و مرد و روشنفکران و روزنامه‌نگاران و فیلمسازانی که خط حاکم را پیش نمی‌برند یا با آن کنار نمی‌آیند به اشکال گوناگون در معرض خطرند.

ترور شکری بلعید، برهه‌تونسینائی که هنوز ممکن است به رژیم غنوشی توهمی داشته باشند و نیز بر همه مبارزان کمونیست و دموکرات‌های راستین در کشورهای عربی و خاورمیانه بار دیگر ثابت کرد که تا آنجا که به کارگران و زحمتکشان و به نیروهای دموکرات، چپ و کمونیست مربوط می‌شود بین سیاست‌جریان‌ات پان‌اسلامیستی و طیف‌های مختلف آن (مانند حزب نهضت اسلامی تونس یا اخوان المسلمین

و مبارزات سیاسی در زمان بورقیه و بن علی فعال بود. او اختناق و سرکوبگری‌های رژیم بن علی، از جمله سرکوب خونین کارگران معدن قفصه در سال 2008 را افشا کرد. او همچنین دفاع از متهمان سیاسی را در دوره حکومت بن علی برعهده داشت. پس از سقوط بن علی و روی کار آمدن رژیم اسلامی در تونس به مبارزات خود در «شورای عالی برای تحقق اهداف انقلاب، اصلاحات سیاسی و گذار دموکراتیک» که اساسا مرکب از جریان‌های لائیک، دموکرات و چپ تونس بود ادامه داد.

ترور شکری بلعید موجی از اعتراض، راه پیمائی و درگیری با پلیس و کارگزاران حزب حاکم نهضت اسلامی و متحد سلفی آن را برانگیخت. این اعتراضات، راه پیمائی‌ها و درگیری با پلیس اساسا توسط همان جوانان، دانشجویان، کارگران بیکار و زحمتکشان شهری، زنان مبارز و روشنفکرانی رخ داد که بیش از دو سال پیش برای «اسقاط نظام» بن علی مبارزه کردند، زندانی و شکنجه شدند و صدها کشته و زخمی دادند. این ترور همچنین به اعلام اعتصاب عمومی توسط بزرگترین سندیکاهای تونس منجر شد. مجموعه این حرکات، کابینه تونس و رئیس جمهور سازشکارش را به لرزه در آورده است. منصف مرزوقی، رئیس جمهور مورد حمایت احزاب

مصر و غیره) و سیاست حکومت هائی نظیر سیاست حکومت بن علی و مبارک تفاوتی وجود ندارد. هم نیروهای پان اسلامیتی (خواه از نوع سلفی باشند و خواه از نوع اخوان المسلمین و خواه از جنس جریانات مختلف جمهوری اسلامی ایران و یا مخالفان اصلاح طلب آن) مرتجع، ضد دموکرات و ضد کارگرنند و هم دیکتاتوری های نظامی - پلیسی از نوع حکومت بن علی و مبارک و یا حکومت های ظاهرا غیر نظامی ولی متکی بر ارتش، پلیس و نیروهای امنیتی مانند ترکیه و اسرائیل و رژیم سابق محمد رضا شاه. همه این حکومت ها و این جریانات مدافع عریان ترین و وحشیانه ترین استثمار سرمایه داری، پایگاه مستقیم امپریالیسم یا جاده صاف کن سلطه امپریالیسم و ارتجاع اند و سلطه آنها تقویت کننده شووینیسیم، نظامی گری، تاریک اندیشی و ارتجاع سیاسی، اجتماعی و فرهنگی و زمینه ساز جنگ های تجاوز کارانه و دخالت های سلطه جویانه امپریالیستی است.

اما مبارزه سیاسی پیگیر و افشای تمام سیاست ها و حرکات این رژیم ها و نیروهای مدافع داخلی و خارجی آنها و مقابله با آنها در همان حال مستلزم افشای سیاست اپوزیسیون های لیبرال و اصلاح طلب است. لیبرال ها و اصلاح طلبان نه تنها خواهان حفظ شالوده های اقتصادی این رژیم هائیند و در صورت کسب قدرت سیاست

اقتصادی آنها را به شیوه دیگری به پیش می برند بلکه خواستار حفظ و تحکیم ماشین دولتی و ابزارهای سرکوب رژیم های حاکم نیز هستند. دیدیم که چگونه نیروهای مختلف اپوزیسیون رژیم بن علی نسبت به ارتش این کشور و فرماندهان آن - که نه تنها خود سرکوبگرند بلکه تکیه گاه اصلی دیگر نیروهای سرکوبگر نیز هستند - توهم داشتند و یا خطر نیروهای پان اسلامیت را نمی دیدند یا به آن کم بها می دادند. جوانان تونس و مصر، در عمل و در مبارزات روزانه خود هم به ضد نیروهای سرکوبگر ارتش و پلیس و هم به ضد پان اسلامیت ها مبارزه می کنند. این امید بخش است. این مبارزه برای اینکه ثمر بخش باشد راهی جز «رادیکال شدن» ندارد و رادیکال شدن در این عصر تنها می تواند با نفی سیاست بورژوازی، خواه بورژوازی حاکم و خواه بورژوازی اپوزیسیون، و با تکیه بر منافع کارگران و زحمتکشان شهر و روستا، که اکثریت قاطع در همه جوامع را تشکیل می دهند، تحقق یابد. طبقه کارگر باید در چنین مبارزه ای پیشاپیش همه مردم ستمدیده حرکت کند و سیاست مستقل خود و تشکیلات مستقل خود را به پیش برد تا بتواند مبارزات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی خود و دیگر توده های زیر ستم و استثمار را به پیروزی برساند.

بیمه کارگران، لقمه چرب در چنگ و دندان گرگهای حکومتی

شیده رخ فروز

جنجال و کشمکش های اخیر بر سر ریاست سازمان پر شاخ و بال تأمین اجتماعی، چنان رقبای حکومتی را به گود کشانده که حتی پس از تهدید به رو کردن فساد یکدیگر تا برکناری وزیر کار و بازداشت رئیس این سازمان و سرانجام وارد شدن خامنه ای به مناقشه و «نصیحت» شدیدالحن او به این رقبا، ماجرا همچنان ادامه دارد.

سعید مرتضوی 3 سال پس از فجایع وحشیانه کهریزک و سال ها تصدی پست های کلیدی در دستگاه های سرکوبگر رژیم و مطرح بودن نام او در بیشتر پرونده های جنجالی (از جمله بستن 18 روزنامه در يك شب در 12 سال پیش)، نه تنها به رغم اتهاماتش و داشتن پرونده (طبق ماده 124 قانون استخدام کشوری نصب قاضی تعلیق شده به مناصب دولتی ممنوع است) عزل نگردید، بلکه به ریاست سازمان تأمین اجتماعی گمارده شد.* دستگیری اخیر وی نیز نه به دلیل پرونده مفتوح «کهریزک»، بلکه در راستای همین تسویه حساب های رقبای امروز (و شرکای قدیم)

پیش می رود. اما چرا ریاست بر سازمان تأمین اجتماعی تا این اندازه موضوع درگیری جناح های حاکم رژیم شده است؟ طبق آمار ارائه شده از سوی کارشناسان رژیم (و براساس اعلام دفتر آمار و محاسبات اقتصادی و اجتماعی سازمان تأمین اجتماعی)، این سازمان 31 میلیون و 887 هزار و 667 بیمه شده اصلی و تبعی، در 6 ماهه اول سال 91 داشت. درآمد این سازمان، که بخش مهمی از آن از محل کسر بیمه از میلیونها کارگر و حقوق بگیر تأمین می شود، در واقع باید متعلق به خود کارگران باشد؛ ولی آیا این سازمان مصداق «به نام عیسی به شکم موسی» (بخوان به نام کارگر و به جیب حکومت مداران) نیست؟ ببینیم کارشناسان درباره اهمیت نقش اقتصادی و سیاسی این سازمان چه می گویند:

«کنترل سازمان تأمین اجتماعی با توجه به سرمایه گذاری شرکت "شستا" به عنوان يك مؤسسه مالی بزرگ و در واقع بزرگترین هلدینگ اقتصادی که کارهای مختلف سرمایه گذاری را دنبال می کند که هیچ مؤسسه سرمایه گذاری دیگری در حال حاضر به پای آن نمی رسد، دارای اهمیت زیادی به لحاظ سیاسی است. داشتن این سازمان همچنین به لحاظ پست هایی که به افراد به عنوان اعضای هیات مدیره شرکت ها و مدیران عامل می دهد و حلقه حامیان ایجاد می کند، دارای اهمیت است. هیچ وزارتخانه یی

گرفت، این اتفاق نیفتاد و حتی ما به عنوان اعضای تیم تحقیق و تفحص کننده نفهمیدیم بر سر این گزارش چه آمد. ... یکسری اعمال فشارهایی نه از جنس تهدید بلکه از جنس تطمیع و وعده و وعید به افراد داده شد که باعث شد گزارش در مجلس قرائت نشود و حتی نتایج به طور خلاصه هم عنوان نشود.» (همانجا)

طی 6 سال گذشته بیش از 6 مدیر دولتی (از جمله کثیف ترین مهره های حکومت نظیر مرتضوی) در رأس سازمان تأمین اجتماعی قرار داشته اند و حضور عوامل دولت در آن بسیار پر رنگ بود؛ اما امکان ایفای هرگونه نقش کارگران و بیمه پردازان را در این سازمان (مانند نظارت، کنترل و بازرسی آن - حتی يك نماینده از کارگران یعنی از تشکل های مستقل کارگری در این سازمان حضور نداشت و ندارد) به عنوان اصلی ترین صاحبان منابع سازمان تأمین اجتماعی، مانند همه عرصه های دیگر، از آنان سلب کردند و آینده بیمه کارگران را قربانی مطامع سود پرستانه و درگیری های درونی خود ساخته اند:

«تأمین اجتماعی در حال حاضر تبدیل به يك بنگاه اقتصادی و سیاسی شده و منابع مالی آن برای دولتمردان و سیاست پردازان بیش از پیش وسوسه کننده شده است: تا حدی که با وجود همه

به اندازه تأمین اجتماعی و شرکت های زیر مجموعه شستا نتوانسته حامیان خود را در پست ها و مناصب مختلف با اهمیت جا دهد. از طرف دیگر با توجه به منابع مالی که تأمین اجتماعی در اختیار دارد، در زمینه کارهای سیاسی بسیار کارساز است و از این موضوع در منافع و ظرفیت ها در راستای اهداف سیاسی همواره استفاده می شود.» (اعتماد- 91/11/18)

کنترل چنین قدرت مالی و سیاسی تعیین کننده، مسأله ای مهم و حساس برای باندهای حکومتی است. این است آن نکته ای که جنجال بر سر این موضوع را برملا و روشن می کند! این سازمان بخشی از خوان نعمت رایگان و بادآورده جهت سوء استفاده های مالی و سیاسی سرمایه داران حاکم از طریق تاراج آینده روزهای ناتوانی و بازنشستگی میلیون ها بیمه شده ای است که پرداخت حق بیمه سنگین در شرایط سیه روزی کنونی، کمرشان را تا نموده است.

«این استفاده از منابع مالی به قدری ظریف است که با ریزترین محاسبات حسابداری ها هم نمی توان به این تخلفات رسیدگی کرد. ... تحقیق و تفحص از تأمین اجتماعی در مجلس هشتم تخلفات زیادی در این سازمان را نشان می داد. اما در حالی که انتظار می رفت نتایج در مجلس قرائت شود، با لابی گری های زیادی که صورت

*- مرتضوی کیست؟ مرتضوی در سن 19 سالگی به عنوان دادیار و سپس در سن 20 سالگی به عنوان رییس دادگاه عمومی شهر بابک منصوب شد. از دیگر سوابق او دادیاری دادرسی رفسنجان، ریاست دادگاه حقوقی شهر بابک، ریاست دادگستری شهر بابک بوده است. در سال 1373 و در سن 27 سالگی به ریاست شعبه 9 دادگاه عمومی تهران منصوب شد و مدتی بعد به شعبه 34 مجتمع قضایی کارکنان دولت و سپس به شعبه 1410 دادگاه مطبوعات رفت. او همچنین از اردیبهشت 1382 مسئولیت دادستانی عمومی و انقلاب تهران را بر عهده گرفت. مرتضوی از سال 1381 تا هفتم شهریور 1388 دادستان تهران بود. پس از عزل از دادستانی تهران، مرتضوی توسط احمدی نژاد در سال 1388 به ریاست ستاد مرکزی مبارزه با قاچاق کالا و ارز منصوب شد. در 1 شهریور 1389 با حکم دادگاه انتظامی قضات، مرتضوی در کنار دو مقام قضایی دیگر از سمت خود تعلیق شد و در سال 1390 از سوی احمدی نژاد به ریاست سازمان تأمین اجتماعی منصوب شد. (به نقل از اعتماد- 91/11/4)

مشکلات اقتصادی و غیر اقتصادی کشور سه قوه درگیر ریاست پرتنش آن هستند. در پشت پرده تأمین اجتماعی زد و بندهایی در حال اتفاق افتادن است که تنها گوشه هایی از آن خبری می شود.» (همانجا)

این سوء استفاده های کلان مالی- سیاسی در حالی ادامه دارد که در بسیاری از مراکز کارگری، کارگاه ها و مراکز خدماتی، کارفرمایان از پرداخت سهم خود برای بیمه نمودن کارکنان طفره می روند، پرداخت تمام این سهم را به خود کارگران محول می کنند و پشت چنین شیوه ای تهدید به بیکار کردن در انتظار کارگران و کارکنان است. حتی در مراکز نیز که کارفرمایان بخشی از پرداخت بیمه را تقبل کرده اند با دوز و کلک ها و اعلام دروغین مزد پائین تر برای کارگران قانون را دور می زنند و زندگی آینده کارگران را با خطر حقوق بازنشستگی کمتر روبرو می سازند.

همه این واقعیت ها نشان دهنده این است که کارگران ایران روز به روز بیشتر در معرض بی حقوقی و یورش سرمایه داران حاکم به دستاوردهایشان قرار دارند. اگر کارگران به گونه ای طبقاتی برای مقابله با تهاجمات سرمایه داری اسلامی حاکم متحد نشوند این تهاجمات بی تردید هرچه بیشتر افزایش خواهد یافت.

برای ارتقای خیزش ما به یاری همه جانبه

انقلابیان پرولتری نیازمندیم

ruwo.iran@gmail.com

رابطه تشکل های طبقه کارگر

با اشکال مبارزه طبقاتی او

آیا حزب طبقه کارگر معضل کارگران است

یا یکی از راه حل های آنان؟

بهروز فرهیخته

بهمن 1391

اخیراً مقاله ای به نام «بحران خودروسازی ها و صنایع وابسته در حال اوج گیری، ما کارگران دست از پا درازتر!» با امضای «کارگران صنایع خودروسازی» در سایت «سیمای سوسیالیسم» از جریان ضد سرمایه داری و لغو کار مزدی، در وبلاگ درابا و در سایت اتحاد بین المللی در حمایت از کارگران ایران درج شده است.

این مقاله تخمین می زند که شرکت های خودروسازی همراه با سازندگان قطعات در سراسر کشور جمعیتی بیش از یک میلیون نفر کارگر دارند. درستی یا نادرستی این رقم در اینجا موضوع بررسی نیست، بلکه توجه به این نکته مهم است که این مقاله به نام «کارگران صنایع خودروسازی» امضا شده است. به عبارت دیگر یکی از اهداف این مقاله این است که خود را بازتاب نظر این جمع میلیونی از

کارگران نشان دهد! هر کسی که دستی در مسایل کارگری داشته باشد قطعاً اذعان خواهد کرد که چنین وحدت نظری در جمع میلیونی کارگران آن هم در یک شاخه واحد تولید به ویژه که این شاخه یک رشته پیشرفته صنعتی باشد، نمی تواند بدون آثار عملی و ملموس باشد. قطعاً چنین وحدت نظری به ویژه با قبول شرایط بحران اقتصادی. تأثیر گذار در زندگی این کارگران از سوی این مقاله، باید در مبارزه این کارگران به شکل آشکاری خود را نشان دهد، اما تاکنون چیزهایی از این دست در میان کارگران خودروسازی ها مشاهده نگردیده است. نتیجه ای که از این بحث در اینجا می توان گرفت این است که امضای «کارگران صنایع خودرو سازی» منطبق با واقعیت نیست! این امضا به احتمال زیاد متعلق به جریان یا گروهی است که خود را متولی کارگران خودروسازی می داند.

هنگامی که به هدف اصلی این مقاله که حمله به حزب طبقه کارگر و اتحادیه های کارگری (سندیکاها) است توجه نمائیم با وضوح بیشتری خواهیم دید که چنین وحدت نظری که با امضای «کارگران صنایع خودرو سازی» خود را نمایش می دهد در بین کارگران خودروسازی بدون گذراندن کورانی از مبارزه طبقاتی عملاً ممکن نیست! بررسی کوتاهی از محتوای این مقاله

موضوع را روشن تر خواهد کرد. خود عنوان مقاله، که از سوپی در خودسازی ها و صنایع وابسته بحران را در حال اوج گیری و از سوی دیگر کارگران خودسازی ها را «دست از پا درازتر» می داند، چگونه می تواند مدعی شود که کارگرانی که دست از پا درازتر اند با تمرکز حول «شوراهای سراسری» دارای چنان وحدت نظر ضد حزبی و ضد اتحادیه ای باشند که امضای خود را پای چنین مقاله ای بگذارند؟!

قسمت هایی از این مقاله را مورد توجه قرار دهیم! این مقاله می گوید:

«می بینیم و می شنویم که صدای آمریکا، بی بی سی، رضا پهلوی، احزاب سیاسی راست، سلطنت طلبان، جمهوری خواهان، اصلاح طلبان، ملی گرایان، مجاهدین در مبارزه و اختلاف خود با سرمایه داران حاکم فعلی برای ما کارگران دایه های مهربان تر از مادر شده اند. بخشی دیگر هم که پس از سالها، برایشان در هنوز بر همان پاشنه سابق می چرخد، ما را مایملک و سرباز پیاده نظام خود دانسته و اعتقادی به جنبش سراسری و ضد سرمایه داری (در صورت فراگیر شدن) ندارند و حاضرند ما را به خاطر سکتاریسم خود شقه شقه کنند، به امید آنکه با ساختاری حزبی و هیئت مدیره ای از ما کارگران برای خود نرده

بانی بسازند و بر اریکه قدرت بنشینند.» (تأکید از ماست)

بی تردید هر کمونیست و هر جریان کمونیستی واقعی، به مبارزه طبقاتی کارگران و اینکه این مبارزه با عمومی شدن و سراسری شدن خود باید سلطه سیاسی سرمایه داری را براندازد و سلطه سیاسی طبقه کارگر را ایجاد کند و سپس کار مزدی و سرمایه داری را از بین ببرد، اعتقاد راسخ دارد. اما نه مانند جریان به اصطلاح لغو کار مزدی و ضد سرمایه داری موجود که مبلغ خط آنارشیستی و آنارکوسندیکالیستی در جنبش کارگری ایران است بخواد با شورای همه کاره ناموجودی که عهده دار انجام همه اشکال مبارزه طبقه کارگر حتی در شرایط تسلط سرمایه داری و دولت آن است، کار مزدی را از بین ببرد! این مقاله در وسط دعوا نرخ و عیار جنبش «ضد سرمایه داری» نوع خود را در جنبش کارگری ایران تعیین کرده است و برایش تنها این مانده است که چگونه و کی شر «سکتاریسم» مزاحمی که نمی گذارد جنبش ضد سرمایه داری «فراگیر» شود، کم خواهد شد. تاکنون و در آینده نیز همه کمونیست های راستین به ضرورت حزب طبقه کارگر، حزب کمونیست، برای رهبری مبارزه طبقاتی پرولتاریا باور داشته و باور خواهند داشت. آنان بی تردید صف خود را از خطوط

شکلی دیگر منتظر ظهور و دستور احزاب و رهبران و کمیته مرکزی ها هستند که فرمان صادر کنند تا ما زیر پرچم شان سینه بزنیم.» (تأکید از ماست)

این مقاله مسأله ضرورت یا عدم ضرورت حزب طبقه کارگر و اینکه اساسا طبقه کارگر در مبارزه طبقاتی خود به ارگانی برای تجزیه و تحلیل شرایط و روندهای مبارزه طبقاتی، تدوین برنامه سیاسی طبقه کارگر که بیانگر اهداف مبارزه، وظایف این طبقه، استراتژی و تاکتیک مبارزه طبقاتی و ترویج و تبلیغ، و پیشبرد آنها نیاز دارد یا نه را - که مسأله ای پیچیده است - به سطح موضوعی عوامانه تقلیل می دهد و آن را صرفا ادامه تفکر مذهبی در «شکلی دیگر» می داند. وانگهی جریانی که مدعی است اگر سکتاریست های خبیث بگذارند تشکل شورایی ضد سرمایه داری شان فراگیر خواهد شد، یعنی طبقه کارگر ایران بالفعل دارای توانایی ایجاد چنین تشکلی است، به شعور عمومی طبقه کارگر ایران خرافه «منتظر ظهور منجی» بودن را نسبت می دهد.

این مقاله درباره توان و قدرت کارگران می گوید: «اما آنچه مایه تاسف است عدم شناخت و آگاهی و بیگانگی اکثر ما کارگران از توان خودمان است.» «اما ما چون با هم متحد نیستیم

انارشییستی که همه اشکال مبارزه طبقه کارگر و سازمان های آن را در هم می ریزند تا دیکتاتوری پرولتاریا را نفی کنند، جدا خواهند کرد. این مقاله مدعی است که کسانی که به وجود حزب طبقه کارگر و «ساختار حزبی» به عنوان یکی از سازمان های مبارزه سیاسی طبقه کارگر معتقدند هدفشان این است که «بر اریکه قدرت بنشینند.» اما این حرف برای همه کمونیست هایی که به ضرورت وجود حزب کمونیست باور دارند مصداق عمومی ندارد، زیرا برخی از این کمونیست ها به وجود حکومت حزبی و بنابراین در دست گرفتن قدرت دولتی توسط حزب کمونیست معتقد نیستند. آنان بر این باورند که قدرت دولتی باید در دست شوراهای کارگری باشد و هیچ فردی به خاطر عضویت در حزب کمونیست نباید در مسند قدرت دولتی جای بگیرد، مگر آنکه مانند هر شخص دیگری برای انجام وظیفه در شوراها انتخاب شود.

این مقاله می گوید: «بیشتر ما کارگران عادت کرده ایم که چشم به بالا داشته باشیم و همیشه منتظر رسیدن منجی از بالا هستیم. آن بخش از کارگران که تحت تاثیر رسانه های قدرتهای خارجی هستند منتظرند آنها کاری برایشان بکنند. آن بخش که تحت نفوذ فرهنگ مذهبی هستند منتظر ظهور امام زمان هستند. دسته کوچک دیگری هم با همان فرهنگ امام زمانی منتها به

ایجابی تبدیل نشود آن مبارزه مشخص نتیجه ای تکاملی نخواهد داشت. هنگامی که «جریان ضد سرمایه داری» شعار لغو کار مزدی می دهد، چگونه کاری را جانشین کار مزدی می کند و این کار جانشین شده را در چه وضعیت سیاسی، اجتماعی و اقتصادی به پیش می برد؟ این جریان تاکنون هیچ بدیل ایجابی ای برای لغو کار مزدی و شرایط پیشبرد آن که سوسیالیسم بدون آنها بی تردید معنی ندارد، ارائه نداده است.

این مقاله در ادامه می گوید: «حوادث سیاسی به سرعت در حال پیش آمدن هستند و رابطه بین جناحهای حاکم سخت به هم خورده است. ممکن است جناحی که در حال حاضر حاکم بر شرکتهای خودرو سازی و صنایع وابسته به آن است، برای رقابت با جناح دیگر بتواند تا انتخابات با ما کجدار و مریض مدارا کند و ما را فعلا اخراج نکنند. اما پس از آن چه؟ ما همیشه در معرض تهدید اخراج و فقر و فلاکت هستیم و باید خود را به وسیله ای همیشگی برای مبارزه با این تهدید مجهز کنیم. این وسیله چیزی نیست جز تشکل شورایی و سراسری برای مبارزه با سرمایه داری. فقدان این وسیله، یک ضعف اساسی و تاریخی ما کارگران است. سابقه تاریخی نشان می دهد که همکاران ما نیز در گذشته همین مشکل را داشته اند. همان گونه که

و تشکیلاتی نداریم، نیروی خود را نیز نمی شناسیم.» «همان گونه که با محصول کار خود بیگانه ایم، با توان خود نیز بیگانه تریم.» پس توصیه این مقاله برای رفع بیگانگی کارگران محدود به شناخت و آگاهی آنان از توان خود و متحد شدن در تشکیلات است. ولی چرا کارگران هنگامی بیگانگی خود را رفع می کنند که صرفاً به توان خود در ایجاد «تشکل شورایی و سراسری» اعتقاد داشته باشند، آیا محدود کردن طبقه کارگر فقط به یک تشکل به عنوان تنها سلاح مجاز برای رهایی این طبقه او را از امکان کاربرد سلاح های گوناگون (تشکل های گوناگون) محروم نمی کند؟ خود این توان برای چیست، برای انجام چه کاری است؟ آیا این توان برای انجام انقلاب و ایجاد دولت طبقه کارگر و سوسیالیسم است؟ این مقاله درباره این مسایل چیزی نمی گوید. اما آنچه در آن روشن است این است که این توان و «تشکل شورایی و سراسری» در خدمت پیشبرد مبارزه «ضد سرمایه داری» برای «لغو کار مزدی» است. در یک مبارزه ثمربخش وقتی انسان چیزی را لغو می کند چیز دیگری را جانشین آن می سازد. روند لغو، سلب یک چیز، و جانشین کردن یا ایجاب، چیزی دیگر است. یک مبارزه مشخص باید شامل هر دو روند، یعنی هم روند سلبی و هم روند ایجابی، باشد. اما اگر روند سلبی به روند

بریده روزنامه ضمیمه نشان می دهد*، کارخانه هایی چون جنرال موتورز سابق (پارس خودرو کنونی) در روزهای پایان رژیم گذشته شورای خود را به وجود آوردند و حتا اقدام به سراسری کردن آن نیز کردند. اما از یک سو سرکوب رژیم تازه به قدرت رسیده و از سوی دیگر ذهنیت توهم آلود ما کارگران (همان دو عاملی که در بالا ذکر کردیم) مانع پایداری و استحکام ضد سرمایه داری این شوراها شد و کارگران دوباره پراکنده و اسیر سرمایه شدند. اکنون ما می توانیم و باید با پیگیری همان خواسته ها، شوراهای ضد سرمایه داری خود را به وجود آوریم و به این ترتیب، ضمن آن که گامی در جهت رفع پراکندگی و بیگانگی خود برمی داریم، برای شرکت فعال و مستقل در حوادث سیاسی پیش رو نیز آماده شویم.» (تأکید از ماست)

در این نقل قول می بینیم «تشکل شورایی و سراسری برای مبارزه با سرمایه داری» که هدف آن «لغو کار مزدی» بود چگونه رنگ باخته و به «وسیله ای همیشگی» برای مبارزه با «تهدید اخراج و فقر و فلاکت» تقلیل یافته است! بنا به ادعای این جریان «فقدان این وسیله، یک ضعف اساسی و تاریخی کارگران است». آیا این ضعف اساسی و تاریخی فقط برای این است

که این وسیله همیشگی با تهدید اخراج و فقر و فلاکت مبارزه کند یا بیش از آن برای لغو کار مزدی نیز هست؟ در ادبیات این جریان این وسیله برای هر دو کار است. آری این وسیله آچاری است که همه کار، در هر شرایطی و در همه زمان ها از آن بر می آید: برای کوچک ترین مسایل مبارزه اقتصادی تا توفان های بزرگ انقلابی و بنا کردن سوسیالیسم و کمونیسم کاربرد دارد، چه شاه کلید بی نظیری است این وسیله!

جالب این است که خود این مقاله قبول دارد که در «کارخانه هایی چون جنرال موتورز سابق (پارس خودرو کنونی) در روزهای پایان رژیم گذشته شورای خود را به وجود آوردند و حتا اقدام به سراسری کردن آن نیز کردند. اما از یک سو سرکوب رژیم تازه به قدرت رسیده و از سوی دیگر ذهنیت توهم آلود ما کارگران (همان دو عاملی که در بالا ذکر کردیم) مانع پایداری و استحکام ضد سرمایه داری این شوراها شد و کارگران دوباره پراکنده و اسیر سرمایه شدند.» پس شورای کارگری بنا به اعتراف این مقاله «در روزهای پایان رژیم گذشته» در جنرال موتورز به وجود آمد. روزهای پایان رژیم گذشته چه روزهایی بودند؟ روزهای بحران انقلابی در جامعه آن زمان ایران. روزهایی که رژیم قدیم در آستانه درهم شکستن قرار داشت.

همان گونه که مشاهده می‌کنیم این شورا پیش از این شرایط نه تنها در جنرال موتورز، بلکه در هیچ محیط کارگری ایران به وجود نیامد و نمی‌توانست به وجود آید. علت آن ناتوانی فکری و نرسیدن کارگران به این ایده نبود. یا سکتاریست‌های خبیث مانع تشکیل آن پیش و پس از انقلاب بهمن نشدند، بلکه ماهیت شورا به عنوان قدرت سیاسی یا دولت طبقه کارگر چنان است که در شرایط تسلط دولت سرمایه داری نمی‌تواند به وجود آید و نیز پس از به وجود آمدن اگر قدرت دولتی را در دست نداشته باشد دوام نخواهد داشت. حتی اگر در آن زمان شورا در همه صنایع خودروسازی سراسری می‌شد به مفهوم سراسری شدن شورا در تمام کشور نبود. از آن مهم تر اینکه در آن زمان همان شوراهایی که در اینجا یا آنجای کشور به وجود آمدند به خود همچون تشکل یا نهادی که باید قدرت دولتی را تصرف کنند و آن را به نفع طبقه کارگر و توده‌های مردم اعمال نمایند نگاه نمی‌کردند، کما اینکه امروز نیز جریان لغو کار مزدی به این وسیله نه این گونه، بلکه همچون وسیله عادی مبارزه با سرمایه داری نگاه می‌کند که در بهترین حالت عملکردش چیزی بیش از عملکرد یک سندیکا نیست! آری ذهنیت غالب در جنبش کارگری نه تنها در انقلاب بهمن، بلکه امروز نیز نسبت به شورا «توهم آلود» است، اما نه به گونه

ای که جریان به اصطلاح «ضد سرمایه داری» آن را درک می‌کند. نظر غالب در جنبش کارگری این است که طبقه کارگر در این یا آن محیط کار می‌تواند بر حسب دلخواه سندیکا یا شورا را به عنوان تشکل خود انتخاب کند. برخی به تاسی از منصور حکمت مجامع عمومی و شورا را توصیه می‌کنند و با آنکه مانند جریان به اصطلاح «ضد سرمایه داری» معتقدند وجود سندیکا به زیان طبقه کارگر است ولی در صورتی که کارگران سندیکا تشکیل دهند با آن کنار خواهند آمد. روشن است که برخی از جریان‌های با گرایش آنارشویستی تنها به شورا تمایل دارند. اما هیچ کدام از این جریان‌ها از خود نمی‌پرسند که وجود این یا آن نوع تشکل کارگری با چه شکل از مبارزه طبقاتی منطبق است و چه وظیفه و عملکرد مبارزاتی را می‌تواند پوشش دهد و در یک کلام وجود ساختاری یک تشکل منطبق با کدام فونکسیون است.

اگر به مبارزه طبقه کارگر به طور تاریخی یعنی آن گونه که در تاریخ حیات این طبقه تاکنون رخ داده است (و تا به امروز نیز دلایل قانع‌کننده‌ای برای تغییر آنها وجود نداشته است) توجه کنیم می‌بینیم که این مبارزه در اشکال گوناگونی صورت گرفته و همچنان صورت خواهد گرفت. این اشکال مبارزه طبقاتی در دسته بندی‌های

صادق است، بلکه در مورد نهادها یا سازمان های طبقه کارگر نیز صدق می کند.

به علاوه این نهادها یا سازمان ها با درجه معینی از رشد کمی و کیفی خود طبقه کارگر و مبارزه طبقاتی او امکان پیدایی، عمل و رشد دارند، این موضوع بی استثنا درباره همه نهادها یا سازمان های مبارزه طبقه کارگر صادق است. خود طبقه کارگر بسیار قدیمی تر از نهادها و سازمانهای طبقه کارگر است، زیرا اشکال گوناگون مبارزه طبقاتی پرولتاریا هنگامی می توانند متجلی شوند که خود طبقه کارگر وجود داشته باشد و از رشد کمی و کیفی معینی برخوردار باشد.

مبارزه طبقاتی کارگران در طی تاریخ در شکل اقتصادی و تولیدی خود تاکنون سه نهاد یا سازمان متناسب با خود ایجاد کرده است. یکی از این نهادها اتحادیه (سندیکا) های کارگری اند که طبقه کارگر توانسته است آن را در شرایط تسلط نظام سرمایه داری و دولت آن ایجاد کند. اتحادیه کارگری سازمان صنعتی یا حرفه ای عمومی کارگران است. اتحادیه، پیش از انقلاب کارگری و پس از آن، نقش مهمی در تشکل، آموزش و تربیت طبقاتی کارگران، دفاع از منافع آنان و بسط دموکراسی به عهده دارد. یکی دیگر از نهادهای مبارزه اقتصادی و تولیدی طبقه کارگر کمیته های کارخانه و محل کار

کلی یا بزرگ عبارتند از مبارزه اقتصادی و تولیدی، مبارزه سیاسی، مبارزه تئوریک، مبارزه اجتماعی، مبارزه فرهنگی و سرانجام مبارزه هنری. طبقه کارگر در جریان تاریخی زندگی خود برای برخی از این اشکال مبارزه طبقاتی خویش نهادها یا سازمانها و تشکل هایی به وجود آورده که بیش از نهادها یا سازمان های دیگر متناسب با شکلی معین از مبارزه طبقاتی او است. این نهادها یا سازمان ها مانند خود این اشکال مبارزه طبقاتی کارگران، هم مستقل از یکدیگرند (یعنی از جمله یکی نمی تواند جانشین دیگری شود) و هم مرتبط با یکدیگرند. همان گونه که مبارزه سیاسی نمی تواند جانشین مبارزه اقتصادی شود نهاد یا سازمان متناسب با آن نمی تواند جانشین نهاد یا سازمان اقتصادی و تولیدی گردد. ما بالاتر گفتیم که همه اشکال مبارزه طبقاتی کارگران مرتبط با یکدیگرند، در اینجا باید اضافه کنیم که نه تنها این اشکال به هم مربوط اند و تا حدی اشکال دیگر را در خود منعکس می کنند، بلکه روند هرکدام چنان است که نمی تواند نفی اشکال دیگر باشد. یک دلیل ساده و روشن برای این امر بسیار مهم این است که همه این اشکال، اشکال یک کل واحد به نام مبارزه طبقاتی پرولتاریا هستند. نه تنها این امر بسیار مهم برای اشکال مبارزه طبقه کارگر

هستند این نهاد که مدیریت اقتصادی طبقه کارگر را طی روندی تکاملی به پیش می برد تنها در آستانه انقلاب های کارگری می تواند به وجود آید و پس از سلطه سیاسی طبقه کارگر روند تکاملی خود را به پیش برد. سومین نهاد مبارزه اقتصادی و تولیدی طبقه کارگر ارگان کشوری برنامه ریزی اقتصادی - اجتماعی طبقه کارگر در امر پیشبرد سوسیالیسم است. روشن است که چنین نهادی تنها در شرایط سلطه سیاسی طبقه کارگر می تواند به وجود آید.

مبارزه طبقاتی کارگران در طی تاریخ در شکل سیاسی خود تاکنون دو نهاد یا سازمان متناسب با مبارزه سیاسی این طبقه به وجود آورده است. یکی حزب طبقه کارگر که به آن حزب کمونیست هم گفته می شود، دیگری شوراهای کارگری است. حزب طبقه کارگر یا حزب کمونیست نماد سیاسی تشکل کارگران همچون یک طبقه و راهنمای آنان در همه مراحل و همه شکل های مبارزه طبقاتی است. از آنجا که این حزب پیش از انقلاب کارگری راهنما و رهبر طبقاتی کارگران برای به ثمر رساندن این انقلاب است (با آنکه به سازماندهی مبارزات مخفی، علنی، قانونی و غیر قانونی می پردازد) اگر خود واقعاً یک حزب انقلابی باشد نمی تواند همچون یک حزب علنی به موجودیت خود ادامه دهد.

گفتیم دیگر نهاد یا سازمان سیاسی طبقه کارگر شوراهای کارگری است. شوراهای دولت طبقه کارگرند و نه یک سازمان طبقه کارگر که در شرایط تسلط سرمایه داری و دولت آن به طور روتین مورد استفاده اشکال گوناگون مبارزه کارگران قرار گیرد. روشن است که چنین ارگانی تنها در آستانه انقلاب کارگری که توازن مبارزه طبقاتی به نفع طبقه کارگر تغییر کرده است می تواند به وجود آید. طبقه کارگر در اتحاد با سایر زحمتکشان شهر و روستا در روند برانداختن دولت بورژوازی ارگان قدرت خود، یعنی شوراهای کارگر را که بیانگر حاکمیت توده های مردم بر اقلیت استثمارگر و ثروتمند جامعه است، به وجود می آورد. دولت شورائی که با تسلیح عمومی توده های مردم، انتخابی و قابل عزل بودن مقامات دولتی (هرگاه که انتخاب کنندگان اراده کنند) و لغو همه امتیازات مشاغل دولتی مشخص می شود، نظام سیاسی متفاوتی از نظام سیاسی جامعه سرمایه داری یعنی دستگاه نظامی - اداری بورژوازی و سیستم پارلمانی است. درست همان گونه که کمون پاریس چنین بود. این دولت از نمایندگان واحدهای کار و فعالیت در شهرها، روستاها و محلات به وجود می آید.

در زیر مسایل بالا را جمع بندی می کنیم:

قدرت بنشینند. در حالی که این نظر نمی تواند درباره جریانی که به وجود حزب باور دارد ولی حکومت حزبی را رد می کند، صادق باشد.

● مقاله «بحران خودروسازی ها و صنایع وابسته ...» می گوید کارگران عادت کرده اند که چشم به بالا داشته باشند و کارگران مذهبی هم منتظر ظهور امام زمان اند؛ در این میان دسته کوچکی از کارگران منتظر ظهور و دستور احزاب و رهبران و کمیته مرکزی ها هستند تا با فرمان آنها زیر پرچم شان سینه بزنند. در همین حال این مقاله معتقد است که اگر سکتاریست ها بگذارند شوراها فراگیر خواهند شد و امر مبارزه طبقه کارگر را در همه اشکال آن به پیش خواهند برد. ما نشان دادیم که علت فراگیر نشدن شوراها انتظارات خرافی کارگران یا نقش سکتاریست ها نیست، بلکه این امر به ماهیت خود شوراها و شرایط ایجاد آنها مربوط است.

● مقاله «بحران خودروسازی ها و صنایع وابسته ...» معتقد است که کارگران به خاطر عدم شناخت و آگاهی دچار چنان

● یکی از اهداف مقاله «بحران خودروسازی ها و صنایع وابسته ...» این است که خود را بازتاب نظر جمع میلیونی کارگران خودروسازی نشان دهد، در حالی که واقعیت چنین نیست.

● هدف اصلی مقاله «بحران خودروسازی ها و صنایع وابسته ...» حمله به حزب طبقه کارگر و اتحادیه های کارگری (سندیکاها) است.

● مقاله «بحران خودروسازی ها و صنایع وابسته ...» می گوید آن بخش از فعالان سیاسی ای که به حزب طبقه کارگر معتقدند کارگران را مایملک و سربازان پیاده نظام خود دانسته و اعتقادی به جنبش سراسری و ضد سرمایه داری ندارند. این نظر درباره همه جریان هایی که به وجود حزب طبقه کارگر اعتقاد دارند صادق نیست.

● شورای سراسری ضد سرمایه داری مقاله «بحران خودروسازی ها و صنایع وابسته ...» ، شورای همه کاره ناموجودی است که عهده دار انجام همه اشکال مبارزه طبقه کارگر حتی در شرایط تسلط سرمایه داری و دولت آن است.

● مقاله «بحران خودروسازی ها و صنایع وابسته ...» همه طرفداران حزب طبقه کارگر را به این متهم می کند که می خواهند بر اریکه

بیگانگی ای هستند که حتی نمی دانند توان شان چیست، اما اگر آگاه شوند صرفاً در تشکل شورایی و سراسری متحد خواهند شد. این نتیجه گیری تلویحا بدین معنی است که کارگرانی که در تشکل هایی غیر از «شورای ضد سرمایه داری» متشکل می شوند هنوز هم از شناخت و آگاهی برخوردار نیستند. خود این مقاله درباره این توان می گوید که با آگاهی از آن کارگران می توانند در شورای ضد سرمایه داری متحد و متشکل شوند، و درباره اینکه این اتحاد و تشکل برای چیست تنها از مبارزه مبهم ضد سرمایه داری سخن به میان می آورد.

● مقاله «بحران خودروسازی ها و صنایع وابسته ...» می گوید کارگران همیشه در معرض تهدید به اخراج و فقر و فلاکت هستند، بنابراین باید به وسیله ای همیشگی برای مبارزه با این تهدیدها مجهز شوند؛ و این وسیله چیزی جز تشکل شورایی و سراسری برای مبارزه با سرمایه داری نیست. فقدان این وسیله یک ضعف اساسی

و تاریخی کارگران است. نتیجه اینکه تشکل شورایی و سراسری از شرایط تسلط سرمایه داری و دولت آن تا همیشه تشکلی است که همه اشکال مبارزه طبقه کارگر را به پیش می برد. اگر چنین نباشد یا مبارزه طبقاتی کارگران دارای اشکال گوناگون نیست و یا همین تشکل شورایی برای پیشبرد همه اشکال مبارزه طبقاتی کارگران برای همیشه بسنده است!

● ما نشان دادیم که طبقه کارگر اشکال گوناگونی از مبارزه طبقاتی انجام می دهد و متناسب با این اشکال و برای پیشبرد آنها تشکل های گوناگونی به وجود می آورد. یکی از این تشکل ها حزب طبقه کارگر است که اگر واقعاً از کارگران تشکیل شود و انقلابی باشد نه تنها معضلی برای جنبش کارگری نیست، بلکه یکی از راه حل های آن برای درهم شکستن نظام اقتصادی - اجتماعی سرمایه داری است.

● به نظر ما شوراهای دولت طبقه کارگر و بیانگر حاکمیت توده های مردم بر اقلیت استثمارگر و ثروتمند جامعه است. چنین

است، چرا که این هزینه حداقل نیمی از درآمد آنان را می‌بلعد. هر چه فشار بیشتر می‌شود باید در خانه‌هایی (و نیز زیرزمین‌های نور و دخمه مانند) با متراژ پائین‌تر از قبل و به نوعی لانه موشی فاقد امکانات و دور شدن از محدوده شهر و سکونت در حومه‌هایی که از امکانات اولیه زندگی شهری اثری در آنها دیده نمی‌شود روی آورد. سهم مسکن محرومانی که درآمد ثابتی ندارند، یا زنان خود سرپرست و یا خانوارهایی که سرپرست بیمار یا از کارافتاده دارند، زندگی در خرابه‌های ساختمان‌ها، چادر زدن زیر پل‌ها و جلو بیمارستان‌ها به عنوان مسکن است (این معضل هم اکنون در تهران افزایش یافته است). اگر وضعیت اسفبار کارتن خواب‌ها که دیگر تنها پدیده‌ای مردانه نیست و تبدیل به کارتن‌خوابی چشمگیر زنان نیز (بویژه در تهران) شده است و سختی زندگی در خیابان، در سرما و گرمای آزاردهنده و محرومیت از امکانات زندگی انسانی و رودرروئی با انواع تحقیرها، آزارها، و صدمات جسمی و روحی را به مجموعه قبل اضافه کنیم تصویر کاملتری از به اصطلاح اوضاع مسکن اکثریت زحمتکش و بی‌چیز جامعه بدست خواهد آمد.

اما این سگه روی دیگری نیز دارد و آنهم وضعیت مسکن و زندگی افسانه‌ای اقلیتی است که به واسطه موقعیت مسلط و دستیابی به

ارگانی تنها در آستانه انقلاب کارگری که تناسب قوای طبقاتی به نفع طبقه کارگر تغییر می‌کند می‌تواند به وجود آید و نه در شرایط تسلط سرمایه‌داری و دولت آن.

از چادری زیر یک پل

تازندگی افسانه‌ای در ارتفاع ۳۰۰ متری

شیده رخ فروز

یکی از هزینه‌هایی که کارگران و محرومان ایران زیر بار کمرشکن آن، رمقی برایشان باقی نمانده، تأمین هزینه مسکن است. این مسأله بویژه در شهرهای بزرگ (مانند تهران و سایر کلان شهرها) و طی سال‌های اخیر تبعات جدی و ویرانگری بر پیکر و روان خانوارهای کارگری درگیر با این معضل وارد نموده است. به موازات بحران و خرابی وضعیت اقتصادی، گسترش بیکاری، گرانی فزاینده کالاهای اساسی، هزینه سنگین بهداشت و دارو و درمان و ... ، رشد اجاره نشینی و رویای دست نیافتنی سرپناه برای کارگران و اقشار آسیب پذیر جامعه، این هزینه نیز روز به روز به رشد صعودی خود ادامه می‌دهد. برای کارگران پیدا کردن سرپناهی که از حداقل امکانات برخوردار باشد و با سطح نازل دستمزدهای دریافتی همخوانی داشته باشد، خود تبدیل به سوهان روح آنان شده

200 متر و کاملاً مبله، دید پانورامای 360 درجه (دید سراسرنما و چهارطرفه)، سالن های مطالعه، مبلمان های ساخت معروف ترین برندهای دنیا، قفل و کلیدهای هوشمند و انگشتی، سونا و جکوزی اختصاصی، سالن بیلارد، آشپزخانه با مبلمان های مارکدار و سینمای خانوادگی، همه امکاناتی است که جزو بدیهی ترین ویژگی های پنت هاوس به شمار می رود.» (همشهری- 91/9/14)

حال ببینیم این زندگی و امکانات شاهانه در اختیار چه کسانی قرار دارد: «... بلندی های خوش آب و هوای تهران سال هاست در قرق کارخانه داران، تاجران، صاحبان شرکت های بزرگ، وکلای بانفوذ، پزشکان زبردست و حتی برخی سیاستمداران قدیم و جدید در آمده است. ... این افراد سرمایه های در گردش شان آنقدر کلان است که اگر قرار باشد خانه ای ویلایی یا آپارتمانی فوق لوکس با قیمت های چند صد میلیارد تومانی بخرند نه تنها خدشه ای به سرمایه شان وارد نمی شود، بلکه این املاک برایشان حکم سرمایه ای جدید را پیدا می کند که پس از مدتی با چند برابر قیمت اولیه معامله خواهد شد.» (همانجا)

منشأ این سرمایه های کلان که براحتی در صنعت ساختمان سازی و معاملات زمین چند

اهرمهای اقتصادی- سیاسی و به چنگ آوردن سودهای سرشار، زندگی اکثریت جامعه را زالوصفتانه به تباهی و فلاکت کشانده اند.

برای درک عمق چنین تناقضی لازم است به این روی سگه نیز پردازیم: «... بیشتر شبیه افسانه است وقتی قرار است کسی از خانه ها و آپارتمان های لوکس شمال پایتخت حرف بزند، ولی اشرافیت در شمیران آنقدر واقعی است که حتی اگر از دور به خانه های ساکنانش نگاه کنی باز هم برق میلیاردها دلار ثروتی که به پای این ساختمان ها ریخته شده چشم ها را می زند. ... در حال حاضر برج هایی در فرمانیه، زعفرانیه، کامرانیه و سایر مناطق شمیران وجود دارد که متراژ آن از 300 متر شروع و تا 1200 متر افزایش می یابد در حالی که سالن های بی ستون، استخرهای معلق داخل واحدها، آشپزخانه های تمام اتوماتیک، شیرآلات کریستال، حسگرهای امنیتی، چوبکاری های دست ساز ایتالیا، زمین تنیس، تونل های آبی دوار، برکه و آبشار، باغ پرندگان، پارک کودک، سالن های مخصوص برپایی همایش ها و جشن ها و کارواش تنها بخشی از امکانات موجود در آنهاست. ... پنت هاوس ها در واقع بالاترین طبقه برج ها هستند که به علت امکانات منحصر به فردشان هم گران ترند و هم رفاه بیشتری در آنها حس می شود. شیرآلات طلا، تراس هایی با وسعت بیش از

برابر می شوند، و مقداری از آن به مصرف زندگی تجملی و رفاه سرمایه داران و زمینداران و وابستگان شان اختصاص می یابد، بخشی از ارزش اضافی بیرون کشیده شده از استثمار کارگرانی است که آفریننده و سازنده (از جمله سازندگان همین املاک و برج ها) تمامی ثروت هاینده اما روز به روز توانائی و امید خود را برای داشتن حداقل سرپناهی از دست می دهند و یا در بیغوله هایی ناایمن، فاقد امکانات اولیه و غیربهداشتی به عنوان مسکن بسر می برند:

«... قیمت پایه برج ها در تهران برای هر متر مربع بین 11 تا 20 میلیون تومان در نوسان است و بسته به این که هر برج چه امکانات و تجهیزاتی دارد و مصالح و وسایل درون آن از کدام برندهای معروف دنیا باشد تا متری 40 میلیون تومان هم بالا می رود تا با يك حساب سرانگشتی بتوان فهمید ساکنان جنوب پایتخت اگر آپارتمان های کوچک زیر صد مترشان را بفروشند در خوشبینانه ترین حالت فقط قادرند دو یا سه متر از يك واحد را بخرند.» (همانجا)

به گفتگویی که با یکی از نگهبانان برجی در تهران انجام گرفته می پردازیم: «... چند وقت بعد هم اینجا مشغول به کار شدیم. با چقدر حقوق؟ 500 هزار تومان. برای چند ساعت کار؟ از شش صبح تا شش بعد از ظهر. ... بیمه هستید؟ بله،

ولی متأسفانه بجز حقوق، هیچ مزایای دیگری به ما نمی دهند، از جمله اضافه کاری. ... کسانی که در این واحدها زندگی می کنند، شغلشان چیست؟ وارد جزئیات نشوید دیگر. از ما بهتران هستند. می خواهم بدانم شغلشان دولتی است یا آزاد؟ بیشتر ساکنان اینجا پزشک، وکیل، بازاری و کارخانه دار هستند. تعدادی هم از دولتمردان بازنشسته و نمایندگان سابق مجلس و ...» نصاب یکی از شرکت های معروف واردات و فروش لوازم صوتی و تصویری پس از ذکر خرید 20 میلیون تومانی لوازم صوتی و تصویری یکی از ساکنان این ساختمان ها چنین ادامه می دهد: «برای نصب در محدوده زعفرانیه به برجی رفته بودم که وقتی داخل منزل شدم، نهر روانی که در محوطه جاری بود و برای ورود به لابی باید از کنارش می گذشتی مبهوتم کرد. نمی دانم ساکنان خانه هایی که به آن رفت و آمد کرده ام، مالک بوده اند یا مستأجر، اما در شرایطی که من حتی در اجاره يك آپارتمان درمانده ام و خواب خرید خانه را هم نمی بینم، نمی دانم این افراد در شرایط اقتصادی این روزها با چه شغل هایی به چنین خانه هایی می رسند که تنها هزینه هر يك از قفل های هوشمندی که نصب کرده اند دو تا سه میلیون تومان است...»

و مشاور املاکی وصف جالبی از امکانات بی شمار این قصرهای رویایی بدست می دهد: «

- در فاصله سال های 1358 تا پایان سال 1390 سطح متوسط قیمت کالاها و خدمات مصرفی بیش از 291 برابر شده در حالی که مزد حداقل اسمی کارگران 194 برابر گردیده است. در این فاصله زمانی، مزد حداقل حقیقی، دست کم به میزان 30% کاهش داشته است، به عبارت دیگر قدرت خرید کارگران در پایان سال 1390 نسبت به سال 1358، دست کم 30% کمتر بوده است.

- اگر در فاصله زمانی 1358 تا 1390 همه ساله مزد کارگران به نسبت تورم افزایش می یافت باز هم مزد حداقل کارگران از حدود 1/3 تا 1/4 مبلغ رسمی خط فقر تجاوز نمی کرد. همچنین اگر به مزد حداقل ماهیانه ای که هر ساله به نسبت تورم افزایش یافته باشد یارانه های نقدی یک خانواده 4 نفری نیز اضافه شود باز هم قدرت خرید کارگران از نصف خط فقر کمتر و تقریباً حدود 1/3 خط فقر خواهد بود.

- توضیح تورم آن چنان که در اقتصاد سیاسی رسمی بورژوائی مورد تحلیل قرار می گیرد یعنی الف) تشریح تورم طبق دیدگاه طرفداران مکتب پولی [مونتاریست ها] که معتقدند علت تورم، افزایش حجم پول به میزانی بیش از افزایش تولید است؛ و ب) تحلیل تورم طبق دیدگاه طرفداران مکتب کینزی که کشش تقاضا (افزایش تقاضای کل یا تقاضای ناشی از مصرف، سرمایه گذاری، هزینه های دولتی و تفاضل بین واردات و صادرات)، فشار هزینه یا ضربه عرضه (افزایش هزینه تولید به خاطر افزایش شدید و ناگهانی قیمت برخی ورودی های تولید) و تورم ذاتی یعنی تورم ناشی از کشش تقاضای مستمر یا فشار بالای هزینه در گذشته که بر تورم جاری

زندگی در این واحدهای مسکونی مانند زندگی در شهری ایده آل است که تنها ساکنانش همین یک خانواده هستند، شهری پر از آرامش، سکوت، تفریح و تجمّل. در عین حال دسترسی به همه چیز هم آسان است...» (همانجا) سپس گزارشگر ساده لوحانه از مزیت برخورداری این اقلیت جامعه از امتیازات ویژه و حقوق انحصاری شیوه زندگی آنان می پرسد و پاسخی ریشه ای به کوتاه ترین شکل دریافت می کند: «به هر روی مشخص نیست که جمع آوری امکانات یک شهر در دل یک آپارتمان چه مزیتی خواهد داشت که ارزش صرف میلیون ها تومان پول را داشته باشد؟ اما رسول مدیری مشاور املاک منطقه نیاوران برای این پرسش یک پاسخ دارد. او می گوید: کافی است سرمایه دار باشی و توان مالی ات به تفکرت اجازه بلندپروازی بدهد. آن هنگام این سؤال بی معنا خواهد بود.»

علل و پیامدهای اقتصادی و سیاسی

تورم شدید و مستمر در ایران

سهراب شباهنگ

بهمن 1391

بخش دوم

در بخش اول این مقاله که در خیزش شماره 16 (آذر 1391) منتشر شد موارد زیر را بررسی کردیم:

افزایش ثروت اجتماعی برای کارگران طلب نمی کند و از این رو در واقع خواستی قهقرائی است.

- سیاست اقتصادی جمهوری اسلامی در سی و چند سال گذشته، به ویژه در دو دهه اخیر، سیاستی انبساطی و تورم زا بوده است. در این سال ها شاهد رشد بسیار سریع نقدینگی (پول + شبه پول) و رشد سریع پایه پولی (پول در گردش + سپرده های قانونی و فوق العاده بانک ها نزد بانک مرکزی که بیانگر کل بدهی های بانک مرکزی و قاعدتا معادل کل دارائی های داخلی و خارجی آن است) بوده ایم. همچنین نرخ حقیقی بهره (یعنی نرخ بهره رسمی منهای نرخ تورم) - خواه بهره سپرده های بانکی و خواه بهره تسهیلات اعطائی -، پائین و گاه منفی بوده است. عملکرد رژیم جمهوری اسلامی در زمینه این سه متغیر مهم پولی، یعنی نقدینگی، پایه پولی و نرخ بهره طی سال های طولانی در جهت دامن زدن به تورم بوده است. کاربست چنین سیاست های انبساطی افسار گسیخته ای، برخلاف ادعای سیاست گذاران رژیم، نه تنها موجب افزایش تولیدی که بتواند تورم ناشی از آن سیاست ها را خنثی کند نشده است، بلکه نتوانسته جلو رکود اقتصادی را نیز بگیرد و اقتصاد ایران در باتلاق رکود- تورم فرو رفته است. البته علت این امر نه صرفا سیاست های اقتصادی رژیم بلکه بحران عمیق، وسیع و دیرپای اقتصادی نظام سرمایه داری در جهان و ایران نیز بوده است، بحرانی که از سال 2007 شروع شد و هنوز پس از 6 سال، اقتصاد دانان بورژوا و سردمداران اقتصادی و سیاسی بورژوازی در سراسر جهان، چشم انداز روشنی برای برون رفت از آن ندارند.

اثر می گذارد. طبق این دیدگاه نیز، تورم، فارغ از آنکه علتش چه باشد، همواره با افزایش حجم پول همراه است.

- افزایش مزد، برخلاف نظر بسیاری از اقتصاددانان بورژوا و پیروانشان، علت تورم نیست یعنی افزایش مزدها تأثیری بر ارزش کل کالاها و خدمات تولید شده و بنابراین بر قیمت کل کالاها و خدمات تولید شده نمی گذارد. به عبارت دقیق تر تا زمانی که نرخ افزایش مزدها از نرخ ارزش اضافی (نرخ استثمار) کمتر باشد، افزایش مزدها (در صورت ثابت ماندن بارآوری کار) نرخ متوسط سود سرمایه اجتماعی را کاهش می دهد اما در سطح عمومی قیمت ها تغییری ایجاد نمی کند.

- خواست افزایش مزد به تناسب تورم، که از جانب برخی سازمان های چپ و برخی تشکل های کارگری مطرح می شود، در بهترین حالت خواستی محافظه کارانه است زیرا اگر مزدها به نسبت تورم افزایش یابند سطح زندگی کارگران ثابت خواهد ماند، به عبارت دیگر وضع موجود حفظ خواهد شد. اگر این خواست در طول زمان در نظر گرفته شود ملاحظه خواهد شد که نه تنها محافظه کارانه، بلکه قهقرائی است. زیرا در طول زمان، بارآوری اجتماعی کار در نظام سرمایه داری، حتی در کشور سرمایه داری عقب مانده ای مانند ایران، افزایش می یابد و از آنجا که خواست افزایش مزدها به تناسب تورم به رشد بارآوری اجتماعی کار و افزایش ثروت اجتماعی ناشی از آن و نیز به افزایش نیازهای اجتماعی در طول زمان (مثلا نیازهای فرهنگی و غیره) توجهی ندارد حتی سهمی هم از

و سیاسی تورم را در متن بحران بزرگ سیاسی و اقتصادی رژیم جمهوری اسلامی و نظام سرمایه داری ایران مورد مطالعه قرار خواهیم داد.

سهم بودجه عمومی دولت و مؤسسات انتفاعی دولتی از تولید ناخالص داخلی

جدول زیر سهم بودجه عمومی دولت و بودجه مؤسسات انتفاعی دولتی از تولید ناخالص داخلی را در سال های 1381 تا 1391 نشان می دهد:

(ارقام به قیمت جاری، هزار میلیارد ریال،)

سال	1382	1383	1384	1385	1386	1387	1388	1389	1390	1391
تولید ناخالص داخلی	1124	1455	1854	2260	2861	3378	3562	4304	5302*	6081*
بودجه عمومی دولت	436	519	569	587	691	939	967	1271	1545	1644
% تولید ناخالص داخلی	%39	%36	%31	%26	%24	%.28	%27	%29	%29	%27
بودجه مؤسسات انتفاعی دولتی	532	688	1056	1372	1677	2032	1988	2525	3550	4211
% تولید ناخالص داخلی	%38	%47	%57	%61	%59	%60	%56	%59	%67	%69

(منبع ها: «جدول متغیرهای کلان اقتصادی سال های 1368 تا 1387» وزارت امور اقتصادی و دارائی، «خلاصه تحولات اقتصادی کشور» بانک مرکزی، گزارش های صندوق بین المللی پول، قانون بودجه سال های مختلف. ارقامی که با * مشخص شده اند تخمینی هستند.)

نشان دهیم که حجم بالا و فزاینده نقدینگی در کشور به ویژه نقدینگی ای که صرف هزینه های غیر مولد می شود و یکی از عوامل و بسترهای اساسی تورم است به طور عمده از مجرای بودجه دولتی تحقق می یابد. سهم بودجه عمومی

در بخش دوم مقاله که در زیر می آید ما به برخی ویژگی های دیگر اقتصاد ایران مانند حجم عظیم اقتصاد دولتی بوروکراتیک، سهم بزرگ درآمدهای صادراتی نفت در اقتصاد ایران، هزینه های دولتی غیر مولد و اقلام مختلف بودجه، به ویژه هزینه های نظامی که کمر اقتصاد ایران را - حتی در چارچوب سرمایه داری - می شکنند خواهیم پرداخت و به رابطه این عوامل با تورم اشاره خواهیم کرد. پس از آن به آثار بحران اقتصادی جهانی و نیز تحریم ها خواهیم پرداخت و پیامدهای اجتماعی

ارقام و نسبت های بالا نقش بسیار مهم دولت و هزینه های دولتی را در اقتصاد ایران نشان می دهند. هدف ما در اینجا توضیح ساختار سرمایه داری ایران و انواع مختلف مالکیت سرمایه داری در ایران و غیره نیست، بلکه می خواهیم

نیستند اما مهم ترین نقش را در این زمینه ایفا می کنند)، به افزایش حجم نقدینگی دامن می زنند. بخش مهمی از اعتبارات در ایران به سمت بورس بازی زمین و مستغلات، تجارت، مؤسسات مالی، دلالی، بورس بازی روی ارز و طلا و غیره می رود. بخش اعظم تسهیلات صنعتی به شرکت ها و مؤسسات دولتی سرازیر می شود. بر اساس گزارش رجا نیوز: «خالص مانده تسهیلات اعطایی نظام بانکی و موسسات اعتباری غیر بانکی به بخش صنعت و معدن در پایان آذر 1389 به 510.8 هزار میلیارد ریال افزایش یافت که از رشد 10.0 درصدی نسبت به پایان اسفند 1388 برخوردار بود. سهم بخش غیر دولتی صنعت و معدن از کل تغییر در مانده تسهیلات اعطایی نظام بانکی به کل اقتصاد در نه ماهه اول سال 1389 معادل 16.2 درصد بوده است.»

(منبع:

<http://www.rajanews.com/Detail.asp?id=89353>)

بخش مهم دیگر از اعتبارات و تسهیلات بانک ها، علاوه بر اعتبارات صنعتی و به طور کلی اعتبارات تولیدی، اعتبارات و تسهیلاتی است که به سیستم دولتی (غیر از مؤسسات و بنگاه های دولتی) برای پوشاندن هزینه های جاری اعطا می شود. بدین سان نقش دولت به معنی اخص

دولت در سال های مورد بررسی بین 24 تا 39 درصد تولید ناخالص داخلی و به طور متوسط حدود 30 درصد تولید ناخالص داخلی بوده است. ما پائین تر به برخی از مصارف بودجه عمومی، به ویژه به بودجه نظامی و حجم آن اشاره خواهیم کرد. به طور خلاصه می توان گفت که هزینه های عمومی دولت یکی از مجاری مهم جریان نقدینگی در ایران است.

رقم بسیار مهم دیگر هزینه های دولتی مبالغ عظیمی است که صرف مؤسسات انتقاعی و بنگاه های دولتی می شود. هرچند ظاهراً این مؤسسات می بایست با تولید محصولات و خدمات، دست کم معادل هزینه ای که صرف آنها می شود و یا بیشتر از آن را تولید کنند و تورمی را دامن نزنند اما به دلایل گوناگون از جمله ترکیب و حوزه فعالیت این بنگاه ها، ناکارآمدی و ساختار بوروکراتیک شان قادر به این کار نیستند و خود یکی از منابع مهم تورم و ابزار اجرای سیاست اقتصادی دولت اند که سیاستی انبساطی و تورم زا است. مثلاً بانک ها و دیگر مؤسسات مالی، بخش مهمی از بنگاه های انتقاعی دولتی را تشکیل می دهند. بانک های دولتی ایران با «خلق پول» (به عبارت دیگر ایجاد پول اعتباری که با تخصیص و گسترش اعتبارات تحقق می یابد، هر چند که بانک ها تنها نهاد خلق پول

درآمدهای صادراتی نفت و اقتصاد ایران

و تأثیر آن بر تورم

برای نشان دادن سهم بزرگ درآمدهای صادراتی نفت در اقتصاد ایران و نشان دادن اثر آن بر نقدینگی و تورم، در اینجا نیازی به بررسی آمارهای مفصل نداریم. کافی است به جدول زیر که تولید ناخالص داخلی ایران در سال های 2005 تا 2012 (1384 تا 1391) و درآمدهای ناشی از صادرات نفت را در بر دارد نگاهی بیافکنیم:

کلمه و مؤسسات انتفاعی دولتی هم در «خلق پول» و هم در مصرف آن نقشی تعیین کننده است و در نتیجه دولت و مؤسسات دولتی و سیاست اقتصادی دولت نقشی تعیین کننده در نرخ تورم بالای کشور دارند.

یک عامل بسیار مهم که به دولت و بانک مرکزی و دیگر بانک ها امکان خلق پول و افزایش نقدینگی می دهد درآمدهای صادراتی نفت و گاز و مشتقات آنهاست. ما در زیر صرفاً به درآمدهای صادراتی نفت، نقش آن در اقتصاد ایران و تأثیر آن بر تورم می پردازیم.

(ارقام به میلیارد دلار)

سال	2005	2006	2007	2008	2009	2010	2011	2012
تولید ناخالص داخلی	203	242	307	351	361	419	482	496
درآمد صادراتی نفت	53.8	62	84.5	86.6	70	86.7	88.3	(*)

(منبع: «مدیریت منابع نفتی و تأمین مالی پروژه های نفتی»، گزارش راهبردی، مهر 1391، از انتشارات «مرکز تحقیقات استراتژیک» مجمع تشخیص مصلحت نظام)

(*) طبق منابع مختلف، درآمد نفت در سال 2012 حدود 40 میلیارد دلار از درآمد سال 2011 کمتر بوده است.

تولید ناخالص بخش صنعت معدن و ساختمان منهای خود صنعت نفت و صنایع پتروشیمی، بیشتر است.

در طول سال های 1384 تا 1390 جمع کل درآمد نفتی ایران 531.88 میلیارد دلار و جمع

دیده می شود که درآمد صادراتی نفت خام چیزی بین 16 تا 25 درصد تولید ناخالص داخلی را تشکیل می دهد که نسبت بسیار بالایی است: درآمد صادراتی نفت از کل درآمد تولیدات کشاورزی بسیار بیشتر است. همچنین از کل

درآمد بودجه در ایران بسیار کمتر از این نسبت در کشورهای سرمایه داری دیگر است. مثلا در بودجه سال جاری فرانسه، درآمدهای مالیاتی حدود 80% درآمد بودجه را تشکیل می دهند در حالی که در ایران این رقم بین 25 تا 35 درصد است.

بودجه شرکت های دولتی و مؤسسات مالی دولتی که معمولا حدود دو برابر بودجه عمومی کشور است نیز بخش مهمی از درآمد صادراتی نفت و دیگر درآمدهای ارزی را به خود اختصاص می دهند.

سهم بالا و فزاینده اعتبارات دفاعی (بودجه

نظامی) در بودجه عمومی کشور

اعتبارات نظامی رسمی (جدا از اعتبارات نظامی سری و یا مواردی که ظاهرا غیر نظامی و عملا نظامی هستند) سهم بزرگی از درآمدهای تخصیص داده شده به بودجه عمومی را می بلعند. براساس داده های «بررسی لایحه بودجه سال 1391 کشور، تحلیلی بر مصارف بودجه عمومی» (از انتشارات دفتر مطالعه برنامه و بودجه، بهمن 1390)، در سال های 1389، 1390 و 1391 اعتبارات هزینه ای «وزارت دفاع و پشتیبانی نیروهای مسلح» به ترتیب 115459، 150959 و 191309 میلیارد ریال بوده است که 15.8%، 16.8% و 19.4% کل

کل واردات در این مدت 483.86 میلیارد دلار بوده است (منبع بالا). به عبارت دیگر بیش از 90% درآمد نفتی صرف واردات شده است. در مورد ترکیب واردات نیز باید توجه داشت که کالاهای سرمایه ای تنها 16.82% از واردات را تشکیل می داده و 82.98% واردات، کالاهای مصرفی یا واسطه ای بوده است. در ضمن در فاصله سال های 1384 تا 1390، سهم واردات کالاهای سرمایه ای در کل واردات سیر نزولی داشته و از 22.4% واردات در سال 1384 به 14.36% در سال 1390 کاهش یافته است (همان جا).

بنا بر همین گزارش در سال های 1384 تا 1387 سهم نفت در درآمد بودجه به ترتیب چنین بوده است: 67.2%، 62.4%، 64.4% و 65.1%. در فاصله سال های 1388 تا 1391 نیز سهم نفت در بودجه عمومی از 60% تجاوز کرده است. طبق منبع بالا، سهم مجموع مالیات های مختلف در بخش درآمد بودجه سال های 1384 تا 1389 به ترتیب چنین بوده است: 25.7%، 25.4%، 30%، 27.7%، 36%، 24.2%. سهم مالیات در درآمد بودجه عمومی در سال های 1390 و 1391 به ترتیب 27.1% و 35.1% در نظر گرفته شده است. («جزئیات لایحه بودجه 1391 کل کشور»، اطلاعات، 16 بهمن 1390). نسبت مالیات به کل منابع

قدرت نظامی 68 کشور جهان بر اساس 40 فاکتور نظامی، اقتصادی، جمعیتی، جغرافیایی و غیره می پردازد و آنها را بر اساس این عوامل رده بندی می کند. طبق این رده بندی، امسال ایران در رتبه شانزدهم است و پیش از کشورهایمانند ژاپن، کانادا، مکزیک، اسپانیا، آرژانتین، عربستان سعودی و غیره قرار دارد که تولید ناخالص همه آنها و جمعیت و وسعت سرزمین برخی شان از ایران بسیار بیشتر است.

هزینه های بالای نظامی و امنیتی و اختصاص دادن منابع عظیم انسانی، طبیعی و تدارکاتی کشور به سپاه پاسداران، ارتش، نیروهای انتظامی و امنیتی و بسیج، علاوه بر افزایش قدرت رژیم در سرکوب کارگران، توده های زحمتکش، تحکیم اختناق و اعمال ستم های جنسی، ملی و دینی و تعقیب سیاست های ارتجاعی و هژمونی طلبانه در منطقه، نقش مهمی در عقب نگاه داشتن اقتصاد و رکود فعالیت های اقتصادی، سوق دادن نقدینگی به سمت هزینه های غیر مولد و بنابر این تورم زاء، کاهش کارائی و بارآوری در اقتصاد ایران (حتی در چارچوب سرمایه داری) و سرانجام گسترش فساد اقتصادی و چپاول منابع و درآمدهای مردم دارند. افزون بر این، در حوزه های خاص اقتصاد، یعنی تا آنجا که به بنگاه های تولیدی، بازرگانی، مالی و خدماتی دیگر و سازمان های

اعتبارات هزینه ای را دربر می گیرند. این ارقام نشان می دهند که اعتبارات هزینه ای «وزارت دفاع و پشتیبانی نیروهای مسلح» در سال 1391، بیش از 65% نسبت به سال 1389 افزایش یافته است. البته اعتبارات هزینه ای بیانگر کل اعتبارات بودجه نیستند (اعتبارات هزینه ای در سال 1391 به میزان 60 درصد و در سال 1390، 54.9 درصد از کل اعتبارات بودجه را تشکیل می دادند). همین ارقام به روشنی بیانگر حجم عظیم و فزاینده هزینه های نظامی هستند. برای مقایسه بد نیست توجه شود که هزینه وزارت آموزش و پرورش (با بیش از 1 میلیون معلم و کارمند و ده ها هزار مدرسه و دبیرستان و هنرستان و ادارات و مؤسسات دیگر)، در سال 1391 تنها 15.6% اعتبارات هزینه ای را تشکیل می دهد. اگر علاوه بر نیروهای مسلح، نیروهای انتظامی را هم در نظر بگیریم سهم نیروهای مسلح و نیروهای انتظامی از اعتبارات هزینه ای در سال های 1389، 1390 و 1391 به ترتیب چنین خواهد بود: 18%، 20.2% و 22.8%، که به طور نسبی از بسیاری کشورهای جهان بیشتر است.

به طور کلی جمهوری اسلامی علاوه بر منابع مالی بخش عظیمی از دیگر منابع کشور را به امور نظامی اختصاص داده است. سایت گلوبال فایرپاور Global Firepower به بررسی

اسلامی ایران وارد می کنند که در سال های اخیر با تشدید تحریم ها مشخص می شود. در زیر به طور مختصر به بحران و به تحریم ها از نقطه نظر تأثیراتی که بر تورم می توانند داشته باشند می پردازیم. هردوی این برهه ها (بحران اقتصادی و تحریم ها) زمانی طولانی را دربر می گیرند.

تأثیرات بحران اقتصادی

در شرایط بحران اقتصادی که با اضافه تولید، اضافه انباشت، افزایش شدید بیکاری، ورشکستگی بنگاه های تولیدی، بازرگانی و مالی و کساد و رکود اقتصادی مشخص می شود، معمولاً با افت قیمت ها مواجهیم. اما در دهه های 1960 و 1970، کشورهای سرمایه داری با پدیده ای به نام رکود- تورم stagflation درگیر شدند یعنی ترکیب رکود اقتصادی و تورم. از دهه 1980 به بعد در کشورهای پیشرفته سرمایه داری و برخی کشورهای زیر سلطه با اعمال سیاست های نئولیبرالی که مبتنی بر دیدگاه های اقتصادی طرفداران مکتب پولی بود کاهش تورم و کنترل قیمت ها از طریق اعمال سیاست های پولی در دستور کار قرار گرفت. به عبارت دیگر، به بهای کاهش یا ثابت نگاه داشتن مزدها، حذف دستاوردهای کارگران در زمینه های اقتصادی و اجتماعی (مانند کاهش یا حذف بیمه بیکاری، افزایش زمان کار برای استفاده از حق

تصمیم گیرنده دولتی و «غیر دولتی» مربوط می شود، نیز شاهد سلطه یابی نهادها و مقامات بلندپایه نظامی و امنیتی هستیم که در کنار و در پیوند بسیار نزدیک با نهادهای روحانی مسلط در حوزه سیاسی و صاحب منصبان عالی رتبه کشوری، بورژوازی بوروکرات - نظامی قدرت مندی را تشکیل می دهند و همراه با بخشی از تجار و زمینداران بزرگ، اولیگارشی حاکم اقتصادی و سیاسی کشور را به وجود آورده اند که بر تمام روابط و نهادهای اقتصادی- اجتماعی، سیاسی و فرهنگی کشور سلطه ارتجاعی خود را اعمال می کند.

تأثیرات عوامل برهه ای: بحران اقتصادی و فشارهای سیاسی و اقتصادی بین المللی بر تورم

درباره علل و پیامدهای تورم در ایران علاوه بر یک رشته ویژگی های ساختاری اقتصاد ایران و سیاست اقتصادی دولت که در بالا مورد بررسی قرار گرفت باید به عوامل و شرایط برهه ای نیز توجه کرد. ما در این نوشته به دو عامل «برهه ای» اقتصادی و سیاسی می پردازیم. عامل نخست، همان گونه که بالاتر به آن اشاره شد، بحران بزرگ اقتصادی سرمایه داری در ایران و جهان است که از سال 2007 شروع شد. دومین عامل برهه ای مجموعه فشارهای سیاسی و اقتصادی ای است که دولت آمریکا و قدرت های بزرگ متحد و یا وابسته به او بر جمهوری

می کنند (مثلا مبارزات اعتصابی و تظاهرات وسیع کارگران یونان، اسپانیا، پرتغال، ایتالیا، انگلستان، فرانسه، آفریقای جنوبی و غیره).

اکنون نرخ تورم در آمریکا، اروپا و ژاپن و شماری از کشورهای سرمایه داری زیر سلطه یا کمتر پیشرفته نرخ پائینی است. اما کنترل تورم به هیچ رو نه به معنی بهبود وضع کارگران بود و نه بهبود وضع تولید و رشد اقتصادی. همچنین کنترل تورم به هیچ رو مانع شکل گیری و تشدید بحران های اقتصادی نشد. از سال های دهه ۱۹۸۰ تاکنون شاهد سه بحران در سال های ۱۹۸۷، ۱۹۹۷، ۲۰۰۷ - ۲۰۰۸ بوده ایم که این آخری هنوز ادامه دارد. سیاست اقتصادی نئولیبرالی که کنترل نقدینگی و مهار تورم و مقررات زدائی و پائین نگاه داشتن سطح مزدها و دیگر هزینه های کار سرفصل های مهم آن را تشکیل می دهند، سیاستی در جهت منافع سرمایه داران بزرگ، به ویژه سرمایه داران مالی و بورس بازان است.

اما در ایران چنان که دیدیم سیاست اقتصادی ضد تورمی اعمال نمی شود. به همین جهت تورم بالا و مستمر هم در زمان به اصطلاح رونق و رشد اقتصادی و هم در شرایط رکود اقتصادی وجود دارد و حتی چنان که تمام ارقام و آمارها نشان می دهند با کاهش فعالیت اقتصادی و رکود (که از سال ۱۳۹۰ شدت یافته و در سال ۱۳۹۱ با

بازنشستگی، کاهش بیمه های درمانی، کاهش یا حذف کمک های دولتی در زمینه آموزش، بهداشت، مسکن و غیره)، مقررات زدائی در زمینه هائی مانند مزد حد اقل، اخراج کارگران، حداکثر ساعات کار قانونی و افزایش مالیات غیر مستقیم و «مستقل کردن بانک مرکزی» و غیره کوشیدند سطح عمومی قیمت ها یا تورم را کنترل کنند و در این راه تا حدود زیادی موفق شدند. باید توجه داشت که استقرار سیاست های نئولیبرالی که همراه با فشارهای اقتصادی، سیاسی و پلیسی و قضائی شدید بر کارگران و سندیکاهای کارگری بود به هیچ رو به سادگی صورت نگرفت (مانند فشارهای بسیار شدید اقتصادی، سیاسی، پلیسی و قضائی حکومت مارگارت تاچر بر کارگران اعتصابی و معترض انگلیسی؛ یا سرکوب های خونین کارگران، زحمتکشان و روشنفکران انقلابی و مترقی شیلی توسط پینوشه، سوگلی مارگارت تاچر، در جریان و پس از کودتای خونین امپریالیستی - ارتجاعی در آن کشور با هدف تثبیت ارتجاعی اوضاع، استقرار اختناق و سکوت قبرستانی که زمینه را برای اجرای سیاست اقتصادی نئولیبرالی فراهم کرد. همچنین می توان به مقابله شدید رونالد ریگان با کارگران و اتحادیه های کارگری آمریکا اشاره کرد.) کارگران در سراسر جهان در برابر سیاست های نئولیبرالی مقاومت کردند و

قدرت تخریبی بیشتری عمل می کند)، تورم هم بالاتر و بالاتر رفته است. یکی از علل مهم این امر چنین است: سیاست اقتصادی انبساطی رژیم از یک سو به خاطر منافع هنگفتی که بورژوازی بوروکرات - نظامی و تجار بزرگ از این سیاست عایدشان می شود و از سوی دیگر به خاطر هراس از انفجار نارضائی عمومی به ویژه اعتراضات کارگری، همچنان ادامه دارد. از سوی دیگر سطح تولید، به خاطر بحران اقتصادی کاهش پیدا می کند. نتیجه همه اینها افزایش عمومی قیمت ها یا تورم است. سرمایه و نقدینگی در بخش های غیر مولد و بورس بازی در زمین، ساختمان، ارز و طلا جریان می یابد.

برخی از خطوط مهم وضعیت کنونی تولید به طور خلاصه چنین است: کاهش تولید نفت که غیر از تحریم ها و کاهش تقاضای جهانی به بازده پائین چاه ها و سرمایه گذاری ناکافی در میدان های نفتی و به طور کلی صنعت نفت و تعطیل یا معوق ماندن پروژه های نفت و گاز مربوط می شود. آمارها و اطلاعات زیادی در زمینه کاهش شدید تولید خودرو (کاهش 50 درصدی طبق برخی از آمارها) و در نتیجه کاهش فعالیت رشته های وابسته به خودروسازی مانند قطعه سازی، لاستیک سازی، تعمیرگاه ها و غیره، وجود دارد. همچنین باید از کاهش 30

در صدی تولید آلومینیوم، تعطیل شدن ده ها معدن، کاهش فعالیت ساختمانی، وضع نابسامان کشاورزی از نظر کمبود اعتبارات، کمک های مربوط به انرژی و غیره، سطح نازل قیمت های خرید محصولات کشاورزی توسط دولت و غیره نام برد. صندوق بین المللی پول در اکتبر 2012، رشد اقتصادی ایران برای سال 2012 را برابر (-0.9) تخمین می زند که بیانگر رکود است. (منبع: صندوق بین المللی پول، چشم انداز اقتصادی جهان، چالش با وام سنگین و رشد کند)

بدین سان بحران اقتصادی در ایران هم به معنی رکود اقتصادی و هم تشدید تورم است. افزایش شدید نرخ ارز و طلا خود به عاملی برای خروج سرمایه و پس انداز از حوزه تولید و سوق دادن آن به سمت بورس بازی در ارز و طلا تبدیل شده است که به نوبه خود هم به تورم و هم به رکود تولید دامن می زند و پائین تر بدان خواهیم پرداخت.

تأثیر فشارهای سیاسی و اقتصادی بین المللی از

جمله تحریم ها بر تورم

فشارهای سیاسی و اقتصادی بین المللی بر رژیم، به ویژه تحریم های اقتصادی، تأثیرات قابل ملاحظه ای بر وضعیت اقتصادی ایران دارند. ایجاد موانع در راه صادرات نفت و ایجاد مشکلات در راه دست یابی جمهوری اسلامی به درآمد ناشی از نفت صادر شده و تحریم های

می‌رسید، اما هم‌اکنون عمق نفوذ به کمتر از استان هلمند رسیده است. تاجیک در این باره گفت: پیش‌بینی می‌شود تا پایان سال دست‌کم 12 میلیون تن سیمان در کارخانه‌ها دپو و انبار شود که باید برای صادرات آن فکری کرد. این رقم حتی ممکن است طی سال آینده به 15 میلیون تن نیز برسد.» (دنیای اقتصاد، 28 بهمن 1391، تکیه بر کلمات از ما است)

طبق گفته یحیی آل اسحاق رئیس اتاق بازرگانی تهران، هزینه واردات به خاطر تحریم‌ها حدود 10 میلیارد دلار در سال افزایش پیدا می‌کند. این تخمین، حتی اگر درست باشد، تنها شامل قیمت کالاهای وارداتی است و هزینه‌های مربوط به صادرات و هزینه‌های مربوط به تولید (به خاطر عدم دست‌یابی به ماشین‌آلات و مواد خام) و هزینه‌های مربوط به دیرکرد اجرای پروژه‌ها را دربر نمی‌گیرد.

تا آنجا که به بحث ما یعنی تأثیر تحریم‌ها بر تورم مربوط می‌شود به طور خلاصه باید گفت تحریم‌ها از طریق افزایش هزینه‌های واردات و تولید داخلی و اختلال در اتمام پروژه‌ها (بنابراین گران شدن کالاها یا به حد کافی تولید نشدن آنها که به همان نتیجه منجر می‌شود)، ایجاد مشکلات و محدودیت در راه صادرات و نیز کاهش و یا گران شدن ارزش خارجی به تورم در ایران دامن می‌زنند.

بانکی و غیره باعث شده اند که هم درآمدهای ارزی ناشی از صادرات نفت به میزان 40 درصد یا بیشتر کاهش یابند و هم ارزش قابل دسترسی به خاطر افزایش هزینه‌های عملیاتی برای دولت گران تمام شود. از سوی دیگر به خاطر همین تحریم‌ها مشکلات و موانعی در راه واردات کالاهای سرمایه‌ای و کالاهای واسطه ایجاد شده که باعث گران تر شدن قیمت آنها برای صنایع نیازمند به این کالاها و یا حتی محرومیت از آنها می‌شوند. این مشکلات مثلا مانع ورود بسیاری ماشین‌آلات، محصولات فلزی برای فعالیت‌های ساختمانی، مواد اولیه برای ساختن قطعات و ابزارها و یا محصولات می‌شوند. این موانع و مشکلات به صادرات غیر نفتی نیز ضربه می‌زنند. مثلا «محمود رضا تاجیک، عضو انجمن صنفی کارفرمایان صنعت سیمان، با انتقاد از ضعف بودن زیرساخت‌های صادراتی کشور گفت: ایران یکی از بزرگترین صادرکنندگان سیمان به افغانستان است، اما مدتی است که مرز مربوط به صادرات سیمان ایران به افغانستان (مرز میلک) امنیتی شده و ترخیص محموله‌های سیمان بین 15 تا 20 روز طول می‌کشد. این وضعیت باعث افت صادرات سیمان ایران به افغانستان طی سال جاری شده است. به گفته وی، پیش از این عمق نفوذ سیمان ایران به بازار افغانستان به مناطقی مانند مزارشریف هم

پیامدهای اقتصادی و سیاسی تورم

یکی از پیامدهای طبیعی تورم (که به معنی کاهش قدرت خرید پول است)، کاهش نرخ برابری پول مورد نظر در برابر پولی است که دچار تورم نشده یا نرخ تورم کمتری داشته است. از سال 1358 تاکنون و حتی دقیق تر بگوئیم از سال 1352 تاکنون، ریال، طبق داده های بانک مرکزی، نرخ تورم دو رقمی داشته است که در برخی سال ها به حدود 50% نیز رسیده است. ارزشهای خارجی مانند دلار، پاوند، یورو و بین نیز در این سال ها تورم داشته اند اما نرخ تورم آنها به مراتب از نرخ تورم ریال کمتر بوده است. بدین سان نرخ برابری ریال در مقابل این ارزها همواره رو به کاهش بوده و طی سی یا چهل سال اخیر این کاهش ها بر هم افزوده و انباشته شده اند. در این سال ها دولت چند بار نرخ برابری ریال به ارزشهای خارجی و به طور مشخص دلار را باز تعریف کرده (به عبارت دیگر نرخ برابری ریال با ارزشهای یادشده را کاهش داده) اما همواره بین نرخ رسمی مبادله یا نرخ مرجع با نرخ مبادله ریال با ارز که در بازار صورت می گرفته تفاوت فاحشی داشته است. دولت و مقامات پولی به دلایل گوناگون (که شاید یکی از آنها ترس از نرخ تورم سه رقمی یا بالاتر بوده) در

این مدت کوشیدند به منظور «حفظ قدرت خرید ریال» نرخ مبادله آن با ارزشهای خارجی را مصنوعاً بالا نگاه دارند. به عبارت دیگر، دلار یا ارزشهای دیگر ارزان تر از نرخ واقعی شان قیمت گذاری می شدند. این سیاست به ویژه به نفع وارد کنندگان بود چون آنها با ارز ارزان کالا وارد می کردند و آن کالا را به قیمتی که متناسب با نرخ واقعی برابری ارز بود به علاوه «سود عادلانه!» می فروختند.

در جدول زیر چهار قیمت برای دلار برحسب تومان از سال 1380 تا بهار 1391 درج شده که عبارتند از: نرخ رسمی یا دولتی دلار یا نرخ مرجع، نرخ دلار آزاد در بازار، نرخ دلار برحسب شاخص برابری قدرت خرید، و برآورد نرخ دلار براساس تفاوت بین نرخ تورم در ایران و در جهان.

سال	دلار دولتی (تومان)	دلار آزاد (تومان)	قیمت دلار بر حسب شاخص برابری قدرت خرید	تورم ایران (درصد)	تورم جهانی (درصد)	برآورد قیمت دلار بر اساس تفاوت بین نرخ تورم داخلی و جهانی
1380	175	801	145	11.4	4.2	-
1381	795	802	181	15.8	3.5	900
1382	828	833	202	15.6	3.7	1007
1383	871	875	238	15.2	3.6	1124
1384	902	904	267	10.4	3.7	1200
1385	919	923	296	11.9	3.7	1298
1386	928	936	347	18.4	4.0	1494
1387	957	967	397	25.4	6.0	1772
1388	963	998	403	10.8	2.5	1920
1389	1036	1044	456	12.4	3.7	2087
1390	1100	1363	551	21.5	4.8	2435
بهار 91	1226	1759	632	22.5	4.0	2884

(منبع: <http://khabaronline.ir/detail/223511/economy/financial-market>)

حدود 12% قیمت دلار در بازار آزاد ایران است. اما همین اختلاف در بهار سال 1391 به 1759-2884 و یا 1125 تومان می رسد که حدود 64% بیشتر از قیمت بازار آزاد دلار و بیش از 2 برابر نرخ رسمی دلار است و می دانیم که در ماه های بعد یعنی در تابستان و به ویژه پائیز 1391 و ماه های پس از آن این اختلاف بیشتر و بیشتر شده است. هدف از مقایسه این است که نشان داده شود نه نرخ تورم در یک سال معین بلکه انباشت تورم سال های متوالی نقش مهمی در کاهش شدید نرخ برابری ریال نسبت به دلار و دیگر ارزهای قوی یا نسبتاً قوی داشته است.

جدول بالا نشان می دهد که هر اندازه تفاوت بین نرخ تورم داخلی و خارجی (جهانی) بیشتر باشد قدرت خرید پول داخلی نسبت به ارز خارجی کاهش می یابد و این تفاوت ها در طول سال های مختلف با هم جمع می شوند و تفاوت بزرگی پس از یک دوره نسبتاً طولانی حاصل می شود. در جدول بالا می بینیم که در سال 1381 اختلاف بین قیمت دلار آزاد در بازار ایران با برآورد قیمت دلار بر اساس تفاوت بین نرخ تورم داخلی و خارجی، یعنی اختلاف بین رقم ستون سوم یعنی 802 تومان و رقم ستون سوم یعنی 900 تومان برابر 98 تومان است. یعنی برآورد قیمت دلار بر اساس تفاوت بین نرخ تورم ایران و جهان

خارج، معالجه و غیره نیاز دارند، به رغم بی اهمیت نبودن این مسایل، نمی توانست موضوع بحث ما باشد. واقعیت این است که مسأله ارز و بحران آن بر کل اقتصاد و بر مسایل حادی مانند سطح قیمت ها، اشتغال و فعالیت اقتصادی اثر می گذارد. به عبارت دیگر بحران ارزی به بیکاری شدید موجود باز هم دامن می زند، در اثر آن کارخانه ها و مراکز تولیدی بیشتری تعطیل می شوند یا فعالیت شان کاهش می یابد یا مختل می شود، تورم باز هم ابعاد بزرگتری پیدا می کند. بحران ارزی کنونی چنان که نشان دادیم تا حد زیادی محصول انباشت تورم طولانی در کشور است که خود به سیاست اقتصادی رژیم، ساختار اقتصادی ایران مربوط می شود. بی تردید تحریم ها و فشارهای اقتصادی از نظر محدود کردن عرضه ارز، افزایش هزینه دست یابی به ارز حاصل از فروش نفت و دیگر صادرات، ایجاد موانع بانکی، مالی و غیره، افزایش هزینه هائی مانند بیمه و مانند آن، جلوگیری از ورود ماشین آلات، مواد خام و واسطه ای، ایجاد محدودیت برای صادرات، ایجاد موانع برای سرمایه گذاری خارجی یا سرمایه گذاری در خارج و غیره آثار منفی مهمی بر فعالیت اقتصادی و تولیدی در ایران دارند و نقش معینی در تورم داخلی و بحران ارزی ایفا می کنند. اما عوامل داخلی، یعنی ساختار

اما ممکن است پرسیده شود چرا این انباشت تورم که طی سال های طولانی به وجود آمده یک باره در اواخر سال 1390 و تابستان و به ویژه پائیز 1391 و ماه های بعد منفجر شد و موجب بحران ارزی گردید؟ در اینجا به دو عامل که با یکدیگر مرتبط هستند اشاره می کنیم. نخست اینکه در اواخر سال 1390 اتحادیه اروپا اعلام کرد که نفت ایران را تحریم خواهد کرد و از تابستان 1391 این تحریم عملی شد. اینها تأثیر روانی خاص خود را بر بازار گذاشتند. اما مسأله تنها تأثیر روانی نبود. واقعیت این بود و هست که درآمدهای ارزی دولت که بزرگترین دارنده و عرضه کننده ارز است کاهش شدید پیدا کرد. رژیم که دچار وحشت شده بود عرضه ارز را محدود کرد و این مجموعه شرایط و یک رشته اقدامات و سیاست های بانک مرکزی در مورد ارز و طلا باعث شد که سفته بازی تشدید شود و بحران ارزی را حادتر کند (1). عده ای از وارد کنندگان و صادر کنندگان نیز کوشیدند از این خوان یغما نصیبی برند و درآمدهای خود را چند برابر کنند.

اگر مسأله ارز و بحران آن تنها دلمشغولی عده ای سرمایه گذار و یا فقط «تهدید یا فرصتی» برای پس انداز کنندگان و بورس بازان می بود، یا صرفا باعث مشکلاتی برای کسانی که به ارز با «قیمت مناسب» برای مسافرت یا تحصیل در

- اقتصادی ایران، سیاست اقتصادی رژیم و منافع بورژوازی بوروکرات - نظامی حاکم و تجار و زمینداران بزرگ در ایجاد و تداوم تورم در اقتصاد ایران نقش تعیین کننده دارند. بحران اقتصادی ایران که جزئی از بحران عمومی سرمایه داری کنونی است (و فارغ از حضور یا عدم حضور تورم عمل می کند)، در شرایط خاص ایران و در این برهه به تورم نیز دامن زده است، اما تورم اقتصاد ایران اساساً ناشی از بحران اقتصادی نیست. به همین جهت است که ما تأثیرات بحران اقتصادی کنونی سرمایه داری و نیز تأثیرات درگیری های سیاسی رژیم با آمریکا، اروپای غربی و متحدان آنها را - که تحریم ها از آنجا ناشی می شوند - از عوامل پایه ای تورم جدا کردیم و آنها را جداگانه بررسی نمودیم.
- رژیم جمهوری اسلامی درگیر بحران اقتصادی و سیاسی شدید و حادی است که شاید در طول حیات این رژیم بی سابقه یا کم سابقه بوده است. نتایج مستقیم این بحران مضاعف چنین اند:
- وخامت بیشتر وضع طبقه کارگر، تشدید بیکاری و تورم و افزایش فقر و تیره روزی دیگر زحمتکشان شهر و روستا
 - تداوم بحران اقتصادی
- تشدید بحران سیاسی که تا آنجا که به بالائی ها مربوط می شود مبارزه ای سخت در دو عرصه مختلف با هدف واحد ادامه می یابد:
- سرکوب یا مهار جنبش اعتراضی طبقه کارگر و توده های زحمتکش که استثمار و حشيانه، فقر سیاه و انواع ستم های رژیم اقتصادی و سیاسی حاکم زمینه های انفجار و گسترش آن مبارزات را بیش از پیش فراهم می کنند. در این سرکوب همه بخش ها و جناح های بورژوازی اشتراک منافع دارند.
 - مبارزه درونی اولیگارشسی حاکم برای تثبیت غلبه یک بخش و ایجاد تمرکز به منظور رویارویی با پائینی ها از یک سو و تلاش برای حل مناقشات شان با قدرت های امپریالیستی از سوی دیگر.
- طبقه کارگر و توده های زیر ستم در این بحران سیاسی و اقتصادی باید نقش ویژه و مستقل خود را بازی کنند. این کار در شرایط کنونی و در درجه اول باید با تشکل سیاسی و اقتصادی طبقه کارگر، یعنی با مبارزه برای ایجاد حزب سیاسی پرولتاریا و سندیکاهای مستقل کارگری در روند و در متن مبارزات سیاسی و اقتصادی طبقه کارگر صورت گیرد. با اوج گیری و تکامل مبارزه طبقاتی، اشکال جدید و عالی تر این مبارزه و سازمان های مناسب آنها (شورا،

اوضاع نشان می دهد و یک رشته پیش بینی ها می کند که در طول سال 1391 به وقوع پیوستند.

کمیته کارخانه و غیره) زمینه ظهور و تکامل می یابند.

- طبقه کارگر باید از مبارزات پیشرو و حق طلبانه همه توده های زیر ستم برای به کف آوردن دموکراسی از طریق سرنگون ساختن انقلابی نظام سیاسی و اقتصادی حاکم حمایت کند و همه توده های استثمار شونده را برای تکامل و پیشبرد انقلاب به سمت سوسیالیسم رهنا باشد.

- بحران اقتصادی و سیاسی کنونی ضمن تمام رنج های بی شماری که برای کارگران و دیگر زحمتکشان دارد نمایانگر ناتوانی تاریخی و زوال اجتناب ناپذیر رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی و نظام سرمایه داری است.

(1) - حسین عبده تبریزی، بنیان گذار بانک خصوصی اقتصاد نوین، دبیر کل اسبق بورس اوراق بهادار تهران، مشاور امور خصوصی سازی در زمان ریاست جمهوری خاتمی، مدیر عامل شرکت سرمایه گذاری ساختمان ایران، صاحب امتیاز روزنامه سرمایه و استاد دانشگاه در مقاله ای زیر عنوان «ضرورت اندیشه ورزی» مندرج در سالنامه شرق، فروردین 1391 از دیدگاه کارشناس بانکی و اقتصاددان لیبرال، سیاست های بانک مرکزی و دولت احمدی نژاد در مسأله ارز و طلا را به نقد می کشد و آثار آن سیاست ها را در وخیم تر شدن